

## نبرد جانگداز سارا



جنگ سالاران بینادگرای اسلامی، یک پای عمده " دمراسی " وارداتی افغانستان هستند

بقیه در صفحه 7

\* دیدگاه \*

حزب کمونیست ایتالیا در بوته آزمایش



Gerhard Feldbauer  
Jungewellt

بقیه در صفحه 8

برگردان: ناهید جعفرپور

## به یاد قتل عام شدگان شهرم لنگرود

امیرجواهری لنگرودی  
تابستان ۱۳۸۷ برابر ۲۰۰۸

بقیه در صفحه 11

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

یادمان بیستمین سالگرد

کشتار زندانیان سیاسی ایران

را با شکوه هر چه بیشتر برگزار کنیم!

بقیه در صفحه 2

رویارویی سوسیالیسم و مذهب

از کجا بر می خیزد

محمد رضا شالگونی

اینک سومین و آخرین بخش این مقاله را منتشر مینماییم.



بقیه در صفحه 2

در آستانه برگزاری بیستمین سالگرد کشتار سراسری  
زندانیان سیاسی تابستان سال 67 تعدادی از فعالین و افراد  
سرشناس در تهران به دادستانی احضار شده اند.



بقیه در صفحه 10

## یادمان بیستمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی ایران را با شکوه هر چه بیشتر برگزار کنیم!

بیست سال پیش ، در تابستان سال 67، پس از هشت سال جنگ خانمان سوز با عراق ، جنگی که حاکمان اسلامی آنرا نعمت الهی معرفی میکردند، خمینی جلاد از هراس اوج گیری جنبش ضد جنگ مردم زحمتکش ایران با پذیرش ناگزیر آتش بس، جام زهر شکست را سرکشید . اما خمینی که جنگ را نعمت میدانست چرا که با وقوع آن جنبش آزادیخواهانه مردم را در سایه جنگ با دشمن خارجی قرار داده بود و با پایان جنگ بار دیگر کابوس گرم شدن نبرد داخلی و تند شدن شتابان نبض مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران در برابر چشمان هراسان او ظاهر شده بود، و از آنجا که شعار آزادی زندانی سیاسی کانون ملتبه و قابل اشتعال این مبارزات بود ، با فرمان قتل عام زندانیان سیاسی و تشکیل کمیسیون مرگ و قتل عام هزاران زندانی سیاسی در زندانهای سراسر کشور، به استقبال نبرد ناگزیر داخلی با جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم زحمتکش ایران رفت. این حادثه دهشتناک که تنها با حوادث کم نظیری از نوع کوره های آدم سوزی فاشیسم هیتلری قابل قیاس است ، بطور برجسته خصلت اصلی روش مبارزاتی جمهوری اسلامی را از همان آغاز با مردم آزاده ایران نشان میدهد. روشی که از محاکمه های بی رویه آغاز انقلاب و سرکوب خلق ترکمن و اعدامهای خلخالی در کردستان شروع میشود و با اعدامهای گسترده سال 60 و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 67 و قتلهای زنجیره ای دگراندیشان و..... تداوم می یابد. در هر دوره ای خمینی و پس از مرگش، وارثان او با بکارگیری سرکوب خشن خواهان خشکاندن جنبش های متنوع مردم بوده اند، اما هر بار جنبش نامیرای مردم از خاکستر خود سربرآورده و در اشکال بدیع و تازه در جنبش کارگران و زحمتکشان، جوانان و دانش جویان؛ زنان، ملیتها،... و در جویبارهای متعدد جاری شده است.

اکنون که در آستانه بیستمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ایستاده ایم ، جانشینان خمینی که در تمام این بیست سال نیز داس سرکوب و مرگ را همواره در حرکت داشتند، ناتوان از حذف مقوله زندانی سیاسی و خشکاندن جنبشهای اجتماعی ، بیش از هر زمان به منزله یک حکومت فاشیستی در انتظار جهانیان افشا شده اند و تحت تاثیر مبارزات قهرمانانه خانواده های زندانیان سیاسی و همه آزادیخواهان، مشعل دادخواهی در گلزار خاوران که سمبل یادمان جان باختگان راه آزادی و برابری است، همواره فروزان و نورافشان در اهتزاز است.

با توجه به استحکام و پایداری جنبش دادخواهی هزاران انسانی که به جرم دگر اندیشی زندانی و شکنجه شده و در اسارت قتلعام شدند، و موفقیت های این جنبش در طرح و پیشبرد شعار محاکمه آمرین و عاملین این جنایات در یک دادگاه بیطرف و صالحه بین المللی و به جرم جنایت علیه بشریت، می باید همچنان این جنبش دادخواهی را به منزله یکی از حلقات مهم و جاشنی گسترش مبارزه آزادیخواهانه مردم ایران در چنگ گرفت و با ثبات ماندگار آن در حافظه تاریخی مردم ایران، اجازه نداد که در هیچ شرایطی، دگر اندیشی جرم تلقی شود و با هیچ ترفندی، شکنجه و اعدام اجازه ظهور یابد.

ما هم صدا با اکثریت مردم ایران ، هم صدا با مادران و همسران داغدیده ، هم صدا با فرزندان اعدام شدگان که دلآوری و آرماتخواهی مادران و پدرانشان در چهره این یادگاران جوان منعکس است، هم آواز میشویم که:

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

شکنجه و اعدام تحت هر شرایطی ممنوع باید گردد!

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر)  
شهریور 1387 – اوت 2008

### \* توجه \*

مقاله پژوهشگرانه ای که پیش روی شماست، حاوی برخی نظرات و مباحثی است که در سازمان ما بطور کنکرت مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. از آنجا که خود مطالب دارای اهمیت بسیار میباشد، ولی بنابر تناسب ضرورت طرح شان، در اپوزیسیون مترقی ایران ، کمتر مورد توجه قرار گرفته است، لذا مقاله

" رویارویی سوسیالیسم و مذهب از کجا بر میخیزد" در نشریه " راه کارگر " - بعلت محدودیت صفحات نشریه - در چند شماره، پیاپی درج شده است. اینک سومین و آخرین بخش این مقاله را منتشر مینمایم.

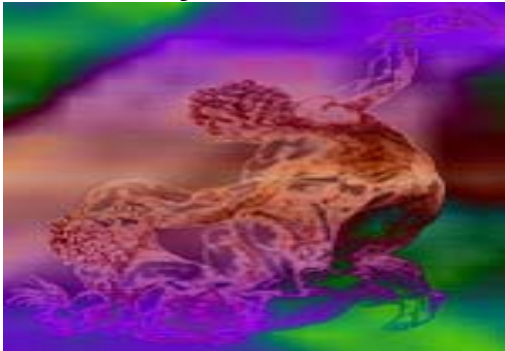
البته لازم به یادآوری است که این مقاله در شماره 101 آرش زین به چاپ رسیده است.

اینک سومین و آخرین بخش این مقاله را منتشر مینمایم.

## رویارویی سوسیالیسم و مذهب

### از کجا بر می خیزد

محمد رضا شالگونی



#### ماتریالیسم مارکسیستی و سوسیالیسم:

اندیشه مارکسیستی بنحو همه جانبه ای با ماتریالیسم درهم تنیده شده است. به نظر من ، این یکی از درخشان ترین جنبه های سنت مارکسیستی است که البته در دو - سه دهه گذشته ، حتی از طرف بعضی جریان های چپ مورد انتقاد قرار گرفته است. اما تقریباً در همه این انتقادات ، ملاحظات ومصطلحات های سیاسی ، حساسیت به متد علمی و تیزی تحلیل را به حاشیه می رانند. در اهمیت حیاتی ملاحظات سیاسی برای مارکسیسم تردیدی نمی توان داشت ، چرا که مشغله اصلی آن دگرگون کردن جهان است. اما همین دگرگون سازی فاعلی آزاد می طلبد ؛ فاعلی که به هیچ تقدیری گردن نگذارد و پیش هیچ قدرتی زانو نزنند و دست بر سینه نیایستد. فراموش نباید کرد که ماتریالیسم مارکسیستی یک ماتریالیسم اجتماعی است. بی خدایی مارکس با تاکید بر خدایی یا ( بهتر بگوئیم ) خداگونگی انسان شروع می شود: " بنیاد نقد غیر مذهبی چنین است: انسان مذهب را می سازد ، مذهب انسان را نمی سازد". در اینجا منظور از "انسان" ، نوع انسان است و نه انسان فردی که در مقابل فرد دیگری قرار داده شده است. بی خدایی مارکسیستی چیزی نیست جز انسان گرایی فعال و پر شور. نسب نامه بی خدایی مارکس را نه در فردگرایی بورژوازی ، بلکه دقیقاً در مقابله با آن باید جست. نسب این بی خدایی از طریق ماتریالیسم فونریاخ به مونیسم ( یا می توانید بگوئید ، پان ته یسم ) اسپینوزا می رسد. اسپینوزا بود که گفت: "انسان برای انسان خداست". کافی است این کلام او را با گفته به همین اندازه معروف فیلسوف ماتریالیست هم عصرش ، هابیس ( که گفته است: "انسان برای انسان گرگ است" ) مقایسه کنید تا معلوم شود ماتریالیسم مارکس کجا را نشانه می گیرد. هدف ماتریالیسم مارکس پی افکندن شورش اجتماعی علیه همه قدرت های زورگویی تحمیل شده بر گرده انسان است. افزودن "دستور مطلق" کانتی یا "نگرش تراژیک" پاسکالی به این ماتریالیسم آن را تقویت نمی کند، از نفس می اندازد. نه به دلیل این که این ماتریالیسم اخلاقی نداشته باشد ، بلکه به این دلیل که می خواهد تبارشناسی اخلاق جامعه طبقاتی را به زیر آفتاب بکشد. وقتی کانت از "این آسمان پر ستاره در بالای سرم و از این قانون اخلاقی در درون سینه ام" صحبت می کند ، برای محکم تر کردن پایه های اخلاق مورد نظر خود ، منشأ آن را به پشت ابرها می برد و بر آن است که اگر دستورات اخلاقی منشأ فرا انسانی نداشته باشد ، درهم می شکنند. اما ماتریالیسم مارکس با دست گذاشتن روی تبارشناسی اجتماعی اخلاق

نشان می دهد که همه مطلق های اخلاقی ، و در کنار آنها خود خدا ، ساخته خود انسان است. و جالب این است که همه مطالعات علوم اجتماعی و علوم طبیعی این تأکید مارکس بر زمینی بودن آنها را تأیید می کنند و آنهایی که در پی انکار منشأ زمینی اخلاق و مذهب و خدا هستند ، از کانت و پاسکال گرفته تا تالکوت پارسونز و میرسیا الیاد به ایمان گرای ( فیده یسم ) یا نوعی تجربه درونی و اشرافی پناه می برند. استدلال کسانی که می ترسند نقد ماتریالیستی اخلاق ، هم بستگی انسانی و تعهد افراد به منافع نوع انسانی را تضعیف کند ، در خوشبینانه ترین حالت به استدلال کسی می ماند که برای مقابله با نژادپرستی ، نظریه تکامل را کنار بگذارد و با چسبیدن به افسانه آفرینش ، بکوشد مردم را قانع کند که نسب همه مان به پدر و مادر واحدی می رسد.

اما تأکید ماتریالیسم تاریخی مارکس بر منشأ انسانی اخلاق برای بی اهمیت کردن آن نیست ، برای اثبات نشان دادن آن در بستر دگرگونی های تاریخی و ارج گذاشتن به اخلاق آگاهانه انسانی در دورنمای تاریخی "ملکوت" آزادی است. در پاسخ آنهایی که کمونیست ها را به نفی مذهب ، اخلاق ، فلسفه ، سیاست و حقوق ، و مهم تر از آن ، به نفی "حقوقی ابدی همچون آزادی ، عدالت و غیره" متهم می کنند ، مارکس ( در مانیفست ، بخش دوم ) می گوید: " چکیده این اتهام چیست؟ محرک تاریخ همه جوامع تاکنونی ، تضادهای طبقاتی بوده است که در دوره های مختلف ، اشکال مختلف داشته اند. این اشکال هر چه بوده باشند ، استثمار بخشی از جامعه توسط بخشی دیگر ، حقیقت مشترک همه سده های گذشته است. پس جای تعجب نیست که شعور اجتماعی در طول قرن های متمادی در علیرغم تنوعات و تفاوت ها ، در نوعی قالب عمومی حرکت کرده است ؛ قالبی که فقط با محو کامل تقابل طبقاتی به تمامی از میان می رود. انقلاب کمونیستی قطعی ترین گسست از مناسبات مالکیتی است که از گذشته برجای مانده اند ؛ پس جای تعجب نیست که در مسیر پیشرفت اش ، از افکاری که پسمانده گذشته هاند ، به قطعی ترین شکلی بگسلد." تأکید مارکس به معنای این نیست که اخلاق کمونیستی هیچ عنصری از گذشته در خود نخواهد داشت ، زیرا او منکر عناصر مثبت و با ارزش در میراث گذشته نیست و همان طور که اشاره شد او و انگلس از عناصر ارجحند مسیحیت اولیه ( یعنی مذهب دوران باستان ) با ستایش یاد می کنند و حتی جنبه هایی از آن را با سوسیالیسم قابل مقایسه می دانند. او می خواهد آینده گروگان گذشته و زمین گروگان آسمان نباشد. با همین جهت گیری است که ( در تز سوم در باره فونریخ ) تأکید می کند که "آموزش دهنده خود به آموزش نیاز دارد". هدف تأکید او این است که به پرولتاریا ( یا می توانید بگویند ، انسان زحمتکش رهایی جو ) هشدار بدهد که نیازی به آموختن "حقوق ابدی" از زبان فیلسوفان و پیامبران گذشته یا ناجیان و آموختن "حقوق ابدی" از زبان فیلسوفان و پیامبران های آنها ندارد. مارکس چند سال پیش از نوشتن "تزهایی در باره فونریخ" ، در پیش درآمد رساله دکترای خود ، از زبان "پرومته در زنجیر" ( در نمایشنامه آخیلوس ) آورده بود که: " مطمئن باشید ، من این سرنوشت مصیبت بارم را با بندگان شما عوض نخواهم کرد. بهتر که بنده این صخره باشم ، تا فرزندی فرمان بردار برای زنوس پدر". آیا تردیدی وجود دارد که پرومته مارکس همان پرولتاریاست؟

اما آیا پرولتاریا برای رسیدن به سوسیالیسم ، نخست باید همه اعتقادات مذهبی را کنار بگذارد؟ جواب این سوال از نظر مارکسیست ها قطعاً منفی است. در واقع این ( در کنار ضرورت مبارزه با تاریک اندیشی مذهبی ) دومین نقطه هم رأیی مارکسیست ها در باره مذهب است. مسلم است که مارکسیسم وارث سنت جناح رادیکال "روشنگری" است. و مارکس و انگلس دست آوردهای فکری آن را برای شکل گیری پیکار طبقاتی آگاهانه پرولتاریا بسیار کارساز می دانند. اما همان طور که بیشتر اشاره کردم ، آنها ضمن این که مانند متفکران عصر روشنگری ، مذهب را مجموعه ای از اعتقادات وهم آلود می دانند و نقش اجتماعی آن را ، مخصوصاً در دنیای امروز ، در مجموع محافظه کارانه ارزیابی می کنند ؛ ولی برخلاف متفکران عصر روشنگری ، آن را صرفاً ساخته و پرداخته شانزلاتان ها نمی دانند ، بلکه کارکردی اجتماعی برای آن قائلند که تا دوام دارد ، موجودیت اش ادامه خواهد یافت. بنابراین ، وقتی از جنبش انقلابی پرولتاریا صحبت می کنند ، هرگز منظورشان جنبش انقلابی کارگران بی خدا نیست. نه فقط آنها ، بلکه حتی پلخائف و لنین (که در برخورد با مذهب موضع تندتری دارند ) مخالف گنجاندن ماتریالیسم در برنامه های حزبی هستند. در واقع قبل از تکوین حزب - دولت های "کمونیستی" ، هیچ مارکسیستی خواهان گنجاندن ماتریالیسم در برنامه های حزبی و گذاشتن شرط بی خدایی در عضوگیری های حزبی نیست. فراموش نباید

کرد که حتی در دوران استالین ماتریالیسم دیالکتیک و بی خدایی رسماً جزئی از اصول برنامه حزب کمونیست شوروی شمرده نمی شده است. ابهام در تنظیم رابطه دو نقطه هم رأیی مارکسیست ها ، یعنی تأکید بر ضرورت مبارزه با تاریک اندیشی مذهبی ، و تأکید بر خطر جدا کردن جنبش انقلابی کارگران بی خدا از کل جنبش انقلابی طبقه کارگر ، باعث شده است که بعضی جریان های چپ تأکید بر نقطه اول را نالازم و حتی نادرست بنامند. مثلاً اوتو مادورو ، فیلسوف و جامعه شناس نومارکسیست ونزولایی ، می گوید مذهب ضرورتاً عاملی محافظه کارانه در جامعه نیست ، بلکه "غالباً یکی از مجراهای اصلی ( و گاهی تنها مجرای ) دم دست برای شکل گیری انقلاب اجتماعی است". یا جی.کی. نلسون مدعی است که واقعیت های اجتماعی نظر مارکسیست ها و فونکسیونالیست ها را در باره نقش محافظه کارانه مذهب تأیید نمی کند. برای اثبات ادعای خود به نمونه هایی از حوادث دهه های اخیر اشاره می کند: نقش کاتولیسیسم در جنبش جمهوری خواهی ایرلند ، نقش مارتین لوترکینگ و جریان او در جنبش حقوق مدنی آمریکا در دهه ۱۹۶۰ ، شاخه های مختلف الهیات رهایی بخش در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ، نقش خمینی در رهبری انقلاب ایران ، نقش کلیسای کاتولیک در شکل گیری جنبش "همبستگی" لهستان ، نقش فعال کشیشان سیاه و مخصوصاً اسقف توتو در مقاومت علیه رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی. ( به نقل از "جامعه شناسی" هارالامبوس ، ۱۹۹۵ ، ص ۵۳ - ۳ و ۴۲ ) .

به نظر من ، این انتقادات بر بدفهمی مضاعفی بناشده اند: بدفهمی از نظریه مارکسیستی در باره مذهب ، و بدفهمی از نقش مذهب در بستر دگرگونی های اجتماعی معاصر. به چند دلیل: اولاً همان طور که بیشتر اشاره کردم ، مارکسیسم مدعی نیست که مذهب همیشه و در همه سطوح و حوزه های اجتماعی نقش محافظه کارانه دارد. نظر مارکسیسم در باره نقش محافظه کارانه مذهب ، عمدتاً ناظر به دوران مدرن و پیکارهای طبقاتی معطوف به سوسیالیسم است. به عبارت دیگر ، مارکسیسم منکر این نیست که مذهب تحت شرایط معینی ، حتی در دوران معاصر ، می تواند نقش مثبتی در تحولات اجتماعی داشته باشد ؛ ولی در مقابله با بهره کشی و همه اشکال و شرایط دوام آن ، در مجموع نقش مذهب را محافظه کارانه می بیند. ثانیاً اگر به گفته خود مارکس ( در مقدمه "نقد اقتصاد سیاسی" ) توجه کنیم ، می بینیم که از دیدگاه او ، دگرگونی "صورت های ایدئولوژیک" روابط اجتماعی را نمی توان با دقت علوم طبیعی ردیابی کرد. همچنین او در یکی از فشرده ترین و جامع ترین جمع بندی های نظریه اش در باره رابطه دولت با ساختار اقتصادی جامعه ( در جلد سوم "سرمایه" ، فصل ۷ ) یادآوری می کند که زیر ساخت اقتصادی واحد ، در نتیجه اوضاع و احوال تجربی بی شمار متفاوت ، می تواند با روستا ساخت سیاسی بی نهایت متنوعی همراه باشد که شناختن آنها فقط از طریق تحلیل شرایط مشخص تجربی امکان پذیر است. بی تردید ، این ملاحظه مارکس در باره دولت ، با قطعیت به مراتب بیشتری ، در باره مذهب نیز صادق است. ثالثاً در نمونه هایی که یاد می شود ، معمولاً نقش مثبت مذهب در برانگیختن اعتراض در یک سطح ، به معنای نقش مثبت آن در همه سطوح اجتماعی تلقی می شود ؛ در حالی که واقعیت های تجربی ضرورتاً درستی چنین تعمیمی را تأیید نمی کنند. مثلاً ما ایرانی ها بهتر می دانیم که هرچند نقش مذهب در برانگیختن انقلاب ایران علیه دیکتاتوری شاه غیرقابل انکار است ، اما نقش آن در طول مسیر انقلاب و در مجموعه حوادث چند دهه اخیر تاریخ ایران ، نه تنها محافظه کارانه ، بلکه فاجعه بار بوده است. همین نقش متناقض مذهب را می شود مثلاً در مجموعه تحولات چند دهه اخیر لهستان نیز ردیابی کرد. به نظر من ، تجربه الهیات رهایی بخش ، تجربه بسیار امید بخشی است که کمونیست ها به هیچ وجه نباید آن را نادیده بگیرند ؛ اما حتی دادن کارت سفید به همه جریان های آن قابل دفاع نیست. زیرا موضع بعضی از این جریان ها مثلاً در مورد برابری زن و مرد یا برخورد با حقوق هم جنس گرایان و بعضی حوزه های دیگر ، آشکارا محافظه کارانه است. به طور کلی ، کاهش دادن هدف های سوسیالیسم به رهایی از دیکتاتوری ، استعمار ، ستم ملی یا تبعیض نژادی و در یک کلام ( به قول مارکس در "مسأله یهود" ) به "رهایی سیاسی" ، پاک کردن صورت مسأله است. سوسیالیسم "رهایی انسانی" است که بدون رهایی از همه اشکال ستم و بهره کشی و نابرابری ، دست نیافتنی خواهد ماند.

ابهام در نظریه مارکسیستی مذهب. تاریک اندیشی مذهبی در تمام تاریخ طولانی خود ، هرگز با چالشگر پیگیر و سمجی چون مارکسیسم روبرو نبوده است. پیش از ظهور مارکسیسم ، مخاطب همه منتقدان تاریک اندیشی مذهبی ، نخبگان و دانش آموختگان بوده اند ؛ مارکسیسم نخستین جنبش روشنگری بوده که خطاب به توده محرومان و محروم ترینان

سخن گفته است ، خطاب به آتانی که آرام و سر به راه نگهداشتن شان ، وظیفه اصلی مذهب سازمان یافته نگهبان نظم شمرده می شود. همچنین مارکسیسم نخستین جنبش روشنگری است که نورافکن خود را روی تناقض اخلاقی مذهب سازمان یافته متمرکز کرده است ، بر تناقض میان لایبی خواندن برای تهیستان و محرومان ، و گره خوردن با ثروتمندان و بهره کشان. با این همه ، نظریه مارکسیستی مذهب ابهام ها و گسست هایی دارد که از کارایی آن می کاهند. در اینجا من به بعضی از آنها اشاره می کنم.

۱ - چشم گیرترین ویژگی مطالعات مارکسیستی در باره مذهب ، محدود بودن آنهاست. تقریباً هیچ یک از نظریه پردازان پرنفوذ مارکسیست مطالعه همه جانبه ای در باره مذهب انجام نداده اند. خود مارکس نمونه بسیار گویایی است. در واقع معروف ترین توصیف او از مذهب در نوشته ای آمده است که تکمیل ( یا بهتر بگویم ، پایان ) "نقد مذهب" را اعلام می کند. و این اشاره ای است به مطالعات فونریباخ در باره مذهب. همه حرف های مارکس در باره مذهب ، در لایبای بحث های مربوط به مسائل دیگر بیان شده است. مورد انگلس ، البته فرق می کند. اما حتی او نیز ، جز در یکی - دو مورد ، در جریان بحث های دیگر است که به تحلیل مذهب می پردازد. "بنیادهای مسیحیت" کائوتسکی ، بی تردید تحقیق متمرکز و بسیار با ارزشی است ، اما بیش از آن که در باره چندی از مذهب باشد ، جامعه شناسی تاریخی مسیحیت نخستین است. همین را در باره آثار دیگر نظریه پردازان پرنفوذ دوره گسترش مارکسیسم نیز می توان گفت. این ارزیابی ، مسلماً در مورد افرادی مانند ارنست بلوخ صادق نیست. اما فراموش نباید کرد که امثال بلوخ در سنت مارکسیستی ، معمولاً نویسندگانی آتین شکن تلقی شده و مورد بی توجهی قرار گرفته اند. البته ، محدود بودن مطالعات مارکسیستی در باره مذهب ، از ارزشمند بودن آنها نمی کاهد ، بلکه ( با توجه به دست آوردهای نسبتاً موفق پیکار مارکسیست ها علیه تاریخ اندیشی مذهبی ) نشان می دهد که با از میان برداشتن ابهام های موجود و پرداختن نظریه منسجمی در باره چیسیتی مذهب ، می شد و می شود دست آوردهای به مراتب بهتری داشت.

۲ - یکی از ابهام های نظریه مارکسیستی مذهب این است که از یک طرف نقد مذهب را بسیار با اهمیت می شمارد. مثلاً در همان نوشته معروف مارکس گفته می شود: "... نقد مذهب مقدمه هر نقدی است ... مذهب نظریه عمومی این جهان ، چکیده جامع آن ، منطق عامه پسند آن ، مایه آبروی معنوی آن ، غیرت آن ، تأنید اخلاقی آن ، مکمل پر ابهت آن ، و منبع عمومی تسلی و توجیه آن است... بنابراین ، نقد مذهب ، نقد نطفه ای دره اشک هاست ، دره ای که مذهب هاله تقدس آن است". این توصیف کوبنده ، قاعدتاً مخاطب اش را متقاعد می کند که نقد مذهب بسیار مهم است. اما از طرف دیگر ، درنگ بیشتر در نقد مذهب ، بی حاصل شمرده می شود. در همانجا گفته می شود: "... بنابراین ، به محض این که جهان فراسوی حقیقت از میان برخاست ، وظیفه تاریخ است که حقیقت این جهان را دریابد. به محض این که شکل مقدس از خود بیگانگی انسانی بر ملا شد ، وظیفه بی واسطه فلسفه ای که در خدمت تاریخ باشد ، است که اشکال نامقدس آن را بر ملا سازد. بدین سان ، نقد آسمان به نقد زمین تبدیل می شود ، نقد مذهب به نقد حقوق و نقد الهیات به نقد سیاست".

این ابهام دو برداشت متفاوت می تواند به وجود بیاورد. اول این که مذهب صرفاً بازتاب و ازگونه روابط اجتماعی است ؛ بنابراین ، دلیلی ندارد بعد از فهمیدن رابطه آن با روابط اجتماعی واقعی ، باز همچنان به تحلیل تصویر و ازگونه آنها بچسبیم. سخن دیگری از مارکس می تواند این برداشت را تقویت کند. او ( در "مسأله یهود" که حدود یک سال پیش از مقاله بالا نوشته شده ) می گوید: "مذهب خود محتوایی ندارد و نه با تکیه بر آسمان بلکه به اتکاء زمین زنده میماند ، و با از میان برخاستن واقعیت و ازگونه ای که نظریه آن است ، به خودی خود فرو می پاشد". برداشت دوم می تواند این باشد که مذهب شکل بدوی حقوق و سیاست است ، بنابراین ، با پرداختن به نقد حقوق و سیاست ، نقد مذهب نیز مضمون روشن تری پیدا خواهد کرد. توصیف مذهب به عنوان "نقد نطفه ای" روابط اجتماعی واقعی ، در متن بالا ، این برداشت را می تواند تأیید کند. همچنین در تأیید آن به سخن انگلس ( در "لودویگ فونریباخ..." ، بخش چهارم ) می توان استناد کرد که رابطه مذهب را با زندگی واقعی ، پرت تر و بیگانه تر از همه اشکال ایدئولوژیک دیگر می داند. پذیرش برداشت اول ، با توجه به نظریه مارکسیستی در باره روابط زیر بنایی و روبنایی ، این سؤال را پیش می آورد که مگر حقوق یا سیاست ، و به طور کلی "صورت های ایدئولوژیک" دیگر ، بازتاب و ازگونه روابط

اجتماعی پایه ای نیستند؟ اما آیا این از اهمیت مطالعه مشخص و متمرکز روی هر یک از این "صورت های ایدئولوژیک" می کاهد؟ پاسخ مثبت به این سؤال به نفی تأکیدات مکرر خود مارکس و انگلس بر پیوند دیالکتیکی و کنش متقابل زیرینا و روبینا می انجامد. اما پذیرش برداشت دوم ، خواه ناخواه باعث می شود که رابطه مذهب نسبت به حقوق یا سیاست را مانند رابطه مثلاً باستان شناسی به تاریخ یا رابطه انسان شناسی به جامعه شناسی بدانیم. چنین فرضی مسلماً گمراه کننده است ، زیرا مذهب هر قدر هم که قدیمی تر از حقوق یا سیاست باشد ، فقط به گذشته مربوط نمی شود ، بلکه در امروز. جوامع انسانی نیز نقش بسیار فعالی دارد.

به نظر می رسد مارکس و انگلس ، بعد از کار فونریباخ ، عملاً "نقد مذهب" را تمام شده تلقی کردند و یا به خاطر تمرکزشان روی کار سنگین نقد اقتصاد سرمایه داری ، دیگر مجالی برای پرداختن به مذهب پیدا نکردند. و در هر حال شرمشق آنها کم توجهی به مطالعات مربوط به مذهب را در میان مارکسیست ها به یک سنت تبدیل کرد.

۳ - ابهامی دیگر در نظریه مارکسیستی مذهب این است که از یک سو جدا کردن کارگران بی خدا و معتقد به مذهب را ، حتی در عضوگیری های حزبی ، نادرست می داند ؛ و از سوی دیگر ، احزاب سوسیالیست/کمونیست را به تبلیغ فعال علیه مذهب توصیه می کند. این ابهام در مارکسیسم روسی به یک تناقض آشکار تبدیل می شود. زیرا پلخاتف و لنین و دیگران جای ابهامی باقی نمی گذارند که حزب باید علیه هر نوع باور مذهبی تبلیغ کند. اما آنها نظر خود را از پاره ای موضع گیری های خود مارکس و انگلس استنتاج می کنند. مثلاً همان طور که در بالا اشاره کردم ، مارکس ( در "نقد برنامه گوتا" ، بخش چهارم ) به رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان یادآوری می کند که ضرورت مبارزه علیه "جادوگری مذهب" را در برنامه حزبی بگنجانند. اگر منظور او مبارزه با تاریخ اندیشی مذهبی باشد ، مسلم است که حزب با بیان روشن مطالبات خود رسماً می تواند به آنها اعلام جنگ بدهد ، بی آن که ضرورتاً نیازی به اشاره به منشأ مذهبی یا غیرمذهبی آنها داشته باشد ؛ اما اگر منظور او مبارزه علیه هر نوع اعتقاد مذهبی باشد ، آیا این توصیه ، خواه ناخواه به جدایی کارگران مذهبی از غیرمذهبی (دست کم) در سطح حزبی نمی انجامد؟

در هر حال ، این ابهام مایه آشفتگی های زیادی در جنبش سوسیالیستی بوده است ، نه فقط بعد از انقلاب اکتبر و غلبه مارکسیسم روسی ، بلکه حتی پیش از آن. همان طور که قبلاً اشاره کردم ، بعضی از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان ، آن را نوعی مذهب در مقابل مذهب متعارف معرفی می کردند. به تجربه می دانیم که این "رقابت" به نفع سوسیالیسم نیست ، زیرا نه تنها به شکاف در جنبش کارگری دامن می زند ، بلکه به این شکاف رنگ تصعب آلودی می دهد که فائق آمدن بر آن کار آسانی نیست. سوسیالیسم بدون پیکار علیه تاریخ اندیشی ( مذهبی و غیر مذهبی ) ، و همچنین بدون پیکار برای متحد ساختن و متحد نگهداشتن بخش های مختلف طبقه کارگر ، رویایی دست نیافتنی خواهد ماند. بنابراین ، همه چیز و از جمله سرنوشت خود مارکسیسم به عنوان یک جریان فکری انقلابی ، به هم آهنگ کردن و هم آهنگ نگهداشتن این دو پیکار موازی و حیاتی بستگی دارد. مارشال برمن ، در مقاله ای که به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد مانیفست کمونیست نوشته ، خاطره زیبایی از هانس مورگن تاو ( تنوریسین بزرگ روابط بین الملل ) نقل می کند که به یک لحاظ می تواند به همین نکته مورد بحث ما روشنایی بیاندازد: پدر مورگن تاو پیش از جنگ جهانی اول در یک محله کارگری شهر کوبورگ باواریا در آلمان پزشکی بوده و موقع عیادت از بیمارانش ، غالباً پسر کوچک اش را نیز با خود همراه می برده است. بسیاری از بیماران در حال مرگ او ، گرفتار بیماری سل بودند و پزشک برای نجات آنها عملاً نمی توانسته کاری انجام بدهد و تنها به آنها کمک می کرده که با عزت نفس بمیرند. و وقتی آخرین خواست آنها را می پرسیده ، بسیاری از کارگران می خواسته اند که هنگام دفن ، همراه مانیفست کمونیست به گور سپرده شوند و از پزشک شان خواهش می کرده اند مواظب باشد که کشیش مانیفست را با انجیل عوض نکند ( برمن ، ۱۹۹۹ ، ص ۲۵۳ ). بی تردید ، این خاطره هیجان انگیز نشان دهنده عمق گره خوردگی انبوهی از کارگران آن دوره آلمان با آرمان بزرگ سوسیالیسم است. اما بی درنگ این سؤال به ذهن آدم خطور می کند که آیا همه کارگران باواریا یا حتی کوبورگ احساسات مشابهی نسبت به مانیفست و انجیل داشته اند؟ به تجربه آن چه چند سال بعد در آلمان اتفاق افتاد ، می دانیم که جواب این سؤال منفی است.

۴ - کم توجهی به مطالعه همه جاتیه مذهب در میان مارکسیست ها باعث شده که "نقد مذهب" از سطح کلی فراتر نرود. در نتیجه، در نوشته های متفکران اصلی دوره گسترش مارکسیسم، با نظریه منسجمی در باره مذهب که بر تعریفات و مفهومات دقیقی استوار باشد، روبرو نیستیم. مثلاً وقتی از نقش اجتماعی مذهب، یا از ضرورت مبارزه با مذهب، صحبت می شود، غالباً معلوم نیست منظور دستگاه مذهب است یا مجموعه باورهای مذهبی مومنان؛ صحبت از مذهب مسلط در جامعه است یا مذهب اقلیت. غالباً تمرکز روی کارکرد مذهب در تنظیم رابطه طبقات، که البته به درستی مشغله اصلی مارکسیست هاست، کارکرد های دیگر مذهب را در سایه فرار می دهد. در نتیجه، حتی در رابطه با کارکرد طبقاتی مذهب مسائل مهمی در ابهام می مانند. مثلاً یکی از مهم ترین مسائلی که در این نوشته ها بی جواب می ماند، یا فراتر از آن، حتی به صورت سؤال مطرح نمی شود، این است که چگونه مذهب می تواند علیرغم ستیزهای کم و بیش دانی میان طبقات، پیوند مومنان طبقات بالا و پایین را حفظ کند و به قول معروف، گرگ و میش را در کنار هم به ایشخور بیاورد. همان طور که در بالا اشاره کردم، این یکی از سوالات مهمی بوده که ذهن متفکر بزرگی مانند آنتونیو گرامشی را در "یادداشت های زندان" به خود مشغول می داشته است.

مجموعه این ابهام ها و گسست ها نشان می دهد که جنبش سوسیالیستی، مخصوصاً در قرن بیست و یکم که سرمایه جهانی فاصله میان پیروان مذاهب مختلف را از میان برداشته، به تقابل های مذهبی دامن زده و ابعادی جهانی بخشیده است، برای دست یافتن به مبانی یک استراتژی منسجم در قبال مذهب، به ابزارهای نظری دقیق تر و کارآمدتری نیاز دارد. فراموش نباید کرد که شکل گیری اولیه نظریه مارکسیستی مذهب در دورانی و در مناطقی از جهان صورت گرفته که مارکسیست ها عمدتاً با مسیحیت روبرو بودند و حتی تصادم میان شاخه های مختلف آن آشکارا فروکش کرده بود. و بنابراین از مسائل مربوط به رویارویی های کنونی مذاهب گوناگون چندان خبری نبود.

مذهب و مسأله مرگ

حوادث دهه های اخیر بعضی از مارکسیست ها را نیز به تأمل بیشتر در باره مذهب و توضیح علل و پی آمدهای فعال شدن بنیادگرایی های مذهبی و داشته و در این میان کارهای با ارزش قابل توجهی هم صورت گرفته است. یکی از این کارها مطالعه ای است که الکساندر ساکستون، مارکسیست امریکایی در باره مذهب انجام داده و چکیده مطالعات پانزده ساله اش را در کتابی با عنوان "مذهب و چشم انداز انسانی" در سال ۲۰۰۶ منتشر کرده است. به نظر من، اهمیت کار ساکستون در این است که روی مسأله مرگ متمرکزی می شود و آن را پایه روانی کشش به مذهب در زندگی تک تک افراد انسانی معرفی می کند. تز ساکستون می تواند یکی از گسست های اصلی در نظریه مارکسیستی مذهب را پر کند. مارکسیست ها تاکنون روی توضیح کارکرد اجتماعی مذهب متمرکز بوده اند و زمینه روانی آن را تقریباً نادیده گرفته اند. او با دست گذاشتن روی رابطه مذهب و مسأله مرگ، سعی می کند به هسته مرکزی مذهب، یعنی بخش ثابت آن در همه مذاهب و در همه دوران های جامعه انسانی، روشنائی ببیند. ساکستون معتقد است که هسته مرکزی مذهب محکم تر از آن است که به این زودی ها و به سادگی از بین برود. اما او نقش اجتماعی مذاهب سازمان یافته و رقابت و دشمنی های آنها را در قرن بیست و یکم، مخصوصاً با توجه به بحران زیست محیطی کنونی و احتمال استفاده از سلاح های کشتار توده ای، بسیار خطرناک می داند و برای مقابله با این خطر، ضرورت همکاری با مذهبی های مترقی را مورد تأکید قرار می دهد و این همکاری را مخصوصاً برای متحد کردن جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر تعیین کننده می داند. با توجه به اهمیت کار ساکستون، در زیر گزارش بسیار کوتاهی از تزه های اصلی او را می آورم.

۱ - مذهب چیست؟ از نظر ساکستون دست یافتن به تعریفی جامع از مذهب برای تحقیق علمی در باره آن اهمیت دارد. تعریف پیشنهادی خود او چنین است: "مذهب اعتقاد به نیرو (یا نیروهای) روحی فوق انسانی و فوق طبیعی، اما انسان گونه ای است که در طبیعت (یا بر فراز آن) عمل می کنند". از نظر او صفت "انسان گونه" (آنتروپومورفیستیک) در این تعریف، تعیین کننده و غیر قابل حذف است. باید توجه داشت که این یک تعریف کمینه است و او با این تعریف می کوشد، به پیروی از ادوارد تایلور، روی فصل مشترک همه باورهای مذهبی دست بگذارد تا عمومیت کشش به مذهب در ذهن انسان را نشان بدهد. همچنین باید توجه داشت که هر نوع اعتقاد به مذهب، ضرورتاً اعتقاد به "خدا" به مفهومی که در مذاهب یکتا پرست (مونوتئیست) می بینیم، نیست. زیرا در

مذاهب یکتا پرست خدا یک هستی فراطبیعی است و به این اعتبار، درکی دوگانه گرا از هستی وجود دارد. در حالی که در مذاهب یگانه گرا (مونئیست) و یا در اعتقاد به همه خدایی یا وحدت وجود (پان ته یسم) خدا و طبیعت جدا از هم نیستند و هستی به خالق و مخلوق تقسیم نمی شود. مثلاً وقتی مولوی می گوید "چون که بی رنگی اسیر رنگ شد/ موسی با موسی در جنگ شد"، به همین وحدت اشاره می کند. و همین طور هر اعتقاد به نیروی روحی، ضرورتاً اعتقاد به هستی واحد یا اعتقاد به خدای واحد نیست. مثلاً در روح باوری (آنی میسم) با اعتقاد به نیروهای روحی گوناگون روبرو هستیم. بنابراین، ساکستون که در پی یافتن فصل مشترک میان همه اعتقادات مذهبی و نیز میان مذاهب "تکامل یافته" و روح باوری است، در تعریف خود می کوشد اختلافات آنها را دور بزند.

۲ - سرآغاز مذهب. تز مرکزی ساکستون چنین است: "زمانی نه چندان دور در گذشته سیاره ما، حیوانی که احتمالاً بعضی وقت ها روی دو پا راه می رفت و لای پاهایش را با انگشتانش می خاراند، به وجود فردی خود آگاهی یافت و مرگ بازگشت ناپذیر را بازشناخت. این دو دریافت شاید جداگانه حاصل شده باشند؛ اما هنگامی که برداشت دوم استوار برجای نشست، حیوان مذهب را ابداع کرد و به نخستین انسان تبدیل شد." (ساکستون، ۲۰۰۶، ص ۵۵)

ساکستون عمداً تز خود را به این صورت بیان می کند و عمداً آن را یک اسطوره می نامد، یک اسطوره جدید. اما می گوید، اسطوره من از اسطوره های قدیمی مانند گیل گمش، موسی یا پرومته، کوتاه تر و ساده تر است و نیز احتمالاً ساده تر و باورکردنی تر از اسطوره های جدیدی مانند آنچه تایلور، دورکیم یا فریود بیان کرده اند. و منظور او از اسطوره جدید، البته، فرضیه است. او می گوید اسطوره های قدیمی معمولاً اعتقاد به نیروهای فوق طبیعی را منتقل می کنند؛ اما فرضیه ها مطلبی را بیان می کنند که اثبات علمی درستی و نادرستی آن امکان پذیر باشد. و یادآوری میکند که با آوردن کلمه "ابداع" در تز یاد شده، خواسته است یک فرضیه را بیان کند و نه یک اسطوره را. به هر حال او با این فرضیه، چیزی را بیان می کند که آن را "بحران آگاهی" می نامد، آگاهی از مرگ فردی. او می گوید چون نیایگان ما پیش از انسان شدن، به صورت گروهی می زیستند، پس بحران آگاهی بدون زمینه اجتماعی تصور ناپذیر است. اما چون نخستین یورش بحران، روانی بود و با آگاهی از مرگ فردی فرود آمد، نخست باید آن را به عنوان یک حادثه درونی و یک تجربه درون نگرانه بررسی کرد.

ساکستون با تأیید نظریه جا افتاده ای که مذهب را محصول ترس می داند، یادآوری می کند که شاید دقیق تر و بهتر آن است که سرآغاز مذهب را نه وحشت تنها، بلکه در همناوی وحشت و امید جای بدهیم. چکیده توضیح او در این باره چنین است: برای غالب جانوران، وحشت یک چیز گاه به گاهی و آنی است که با خطر بی واسطه مرگ برانگیخته می شود. و در میان حوادث تهدید کننده زندگی، فاصله های تغذیه خون سردانه و بازیافت آرامش قرار دارند. والتر بورکر گفته است: "شاید ما از خود بیرسیم که چگونه گله گور خرها و گوزن های آفریقایی می توانند در حضور شیرها بچرند. شیرها حمله خواهند کرد... اما فقط در لحظه خطر بی واسطه است که یک حیوان به گریز می افتد؛ دیگران نیروی خود را ذخیره می کنند و به چرا ادامه می دهند و به زودی حیوانی هم که توانست این بار از جنگال جانور مهاجم بگریزد، به آنها ملحق می شود. آنها چه می توانند بکنند؟ اما انسان ها از آنجا که آگاهانه می کوشند محیط شان را کنترل کنند، خاطره های شان را به حافظه بسپارند و آینده را پیش بینی کنند، نمی توانند حضور کشدار شیرها را فراموش نمایند". آگاهی موارد وحشت را، همراه با واکنش های آکنده از درماندگی که بر می انگیزد، دانمی و بی امان می سازد. وحشت و واکنشی که به طور بی پایان ادامه یابد، برای موجود زنده محکوم به آگاهی به نحو مرگ باری مختل کننده خواهد بود. پس آگاهی را باید نفرین شدگی بدانیم یا هم چون نقطه اوج تکامل و پیروزی ارج بگذاریم؟ هر دو. اما تکامل با دادن موهبت الفت به بعضی انواع گزین شده - به ویژه جانوران شکارگری که بچه های محدودشان به مواظبت طولانی مادری نیاز دارند - این بن بست را پیش بینی کرده بود. این موهبت برای جانوران شکارگر که وضعیت زیستی شان با تحمیل مرگ بر موجودات دیگر تعریف می شود، شاید طنز آمیز به نظر برسد. اما برای آنها الفت همچون پادزهر مرگ عمل می کند. و اما برای انسان های شکارگر، آگاهی که وحشت مرگ را گریز ناپذیر ساخته است، ولع پیوند دانمی را نیز چاره ساز می کند. پیوند مادر و فرزند، مانند تمایلات جنسی به وایلایش ها و تلطیف های ظریف

کارانه میدان می دهد. همین فرایند روانی است که پل رادین آن را "خیال پردازای های جبرانی" می نامد.

با توصیف تفصیلی چنین فرایندی است که ساکستون فرضیه اش را به صورتی قطعی تر ، طرح می کند: "هنگامی که پیدایش آگاهی ، دانایی به مرگ فردی را تحمیل کرد، نیاگان ما با نسبت دادن پنداشت هایی انسان گونه به طبیعت ، در پی پناه از این وحشت برآمدند و به آن پنداشت ها هم چون موجودات روحی ، واقعیت بخشیدند." ( ص ۶۳ ).

۳ - "تکامل" مذهب. چکیده نظر ساکستون در این باره چنین است: پنداشت های موجودات روحی ، در آغاز باید در موقعیت هایی به شدت محلی ظاهر شده باشند ، در آن صخره ، این چشمه آب ، آن غار یا فلان لبه لیز سنگ برآمده از میان آب. این جایگاه ها همچون محل سکونت موجوداتی نامرئی در می آیند که با ما تماس های آشنای مهربانانه یا دشمنانه برقرار کرده اند. این روح گرایی (انی میسم) است. وظیفه روانی آن در بی واسطه گی مطلق آن نهفته است. اما چگونه این ارواح محلی به اعماق جهان راه یافته اند؟ با این سوال است که خیال دامنه های یک نیروی آفرینش گر سایه وار را لمس می کند و باز می گردد. و این یگانه گرایی (مونیسیم) است. یگانه گرایی روی دیگر سکه روح گرایی است. این دو سو تقسیم ناپذیر ، ولی در تنش اند. رشته مفهوم پردازای ها از روح گرایی شروع می شود و به طرف موجودات روحی بزرگ تر و نیرومند تر حرکت می کند. چرا؟ توضیحات متعددی در باره این حرکت وجود دارد. تایلور آن را صرفاً حرکت فکری صعودی می بیند. جامعه شناسانی مانند دورکیم و وبر آن را تابعی از پیدایش واحدهای سازمان اجتماعی بزرگ تر و کارآمدتر ( از گروه به قبیله ، از قبیله به شهر- دولت و غیر آن ) می دانند. اما ساکستون قبل از هر چیز بر ضرورت تمرکز روی فهم منطق درونی این حرکت تاکید می کند: آن چه در آغاز به کشف موجودات روحی دامن زد ، نیاز روانی به نیرومند شدن در مقابل وحشت های طبیعت ، یعنی در مقابل مرگ بود. اما ارواح آنی میستی در درون طبیعت جای دارند. و سر انجام ، همه موجودات روحی که در درون طبیعت و تابع آن پنداشته می شوند ، به لحاظ مفهومی قاعدتاً باید در دفاع از انسان ها در مقابل طبیعت ، ناتوان شوند. این پویایی است که مفاهیم الوهیت را از روح گرایی به طرف چند خدایی ( پولی ته یسم ) ، وحدت وجود ( پان ته یسم ) ، و نهایتاً به یکتا پرستی ( مونوتیسم ) که شاید از تصور هر موجود روحی شخصیت یافته به یگانه گرایی (مونیسیم) نزدیک تر باشد ، پیش می راند. حتی وحدت وجود ، علیرغم جذابیت های زیادی که دارد ، نمی تواند نیاز به دفاع در مقابل طبیعت را ارضاء کند ؛ زیرا الوهیت پان ته یستی ، به خاطر این که مساوی با طبیعت است ، در درون طبیعت باقی می ماند و نه بیرون از آن و بر فراز آن. به این ترتیب ، جستجوی امنیت روحی در یکتا پرستی ، یعنی اندیشه خدای آفریدگار شخصیت یافته است که به نقطه توقف منطقی خود می رسد.

اما حرکت معکوسی هم وجود دارد. مفهوم آفریدگار - حتی هنگامی که همچون پداسالار ریش سفید آشنایی که انگشت جادویی اش را به طرف انسان دراز کرده - تصویر می شود ، یک انتزاع فکری باقی می ماند. چنین خدایی بیش از آن دور است که نگران این غار یا آن چشمه آب ، درد آرتروز زانوی من یا شیفتهگی شوهرم به زن سلطیطه دم در مان باشد. بنابراین از جمع خدایان دوباره به روح گرایی باز می گردیم ، به قدیس های محلی ، به ضریح های کنار جاده ، به تعویذها و دعاهای اتوموبیل ها. این بازگشت ، به لحاظی به خاطر فرار از انحصار روحانیت حرفه ای و دستگاه های مذهبی نهادی است که در تاریخ ، "پیشرفت" به سوی یکتاپرستی را همراهی می کنند. مذهب ، بنا به این فرضیه ، از پیوند عاطفی با موجودات روحی که دم دست احساس می شدند ، آغاز شد. دسترسی به خدایی که دست اش به عالم نظم می بخشد ، به هر حال ، آسان نخواهد بود ؛ مخصوصاً هنگامی که به لحاظ تاریخی ، ظاهراً به پشت دیوارهای معابد رسمی و سلسله مراتب روحانیت انحصارگر پس کشیده باشد. این خدای پنهان همچنین خدایی است که عارفان در پی اش هستند. اما او در عمیق ترین سطح انتزاع مفهومی قرار دارد. بنابراین ، حرکت های معکوس دوباره می توانند آسمان و زمین را با فرشتگان و شیاطین پر کنند ؛ اینها همان گونه که در مسیحیت و اسلام می بینیم- بوسیله پادشاه یکتاپرستانه شان نظم داده می شوند ؛ یا - آن گونه که در هندوگرایی و بوداگرایی دیده می شود- در میدان نیروی یک آفریدگار یگانه گرایانه مهار می شوند.

۴ - جنبه اجتماعی مذهب. تز مرکزی ساکستون پیدایش مذهب را در دوران شکارگری انسان فرار می دهد ؛ یعنی پیش از شکل گیری طبقات و جامعه طبقاتی. او می گوید: تا آنجا که من می دانم ، انسان شناسی جامعه پیشینی را که در آن اصلاً از باور مذهبی خبری نبوده باشد ، نشان نمی

دهد. به این ترتیب ، مذهب در بین باستانی ترین و همگانی ترین پیوستگی های فرهنگی است و مانند توانایی ابداع و یادگیری زبان ، شاید مقدم بر فرهنگ انسانی بوده باشد. " آنچه به روشن ترین نحوی انسان را از انواع دیگر متمایز می سازد و به او قدرت کنترل بر آنها را می بخشد ، فرو رفتن او در فرهنگ است. فرهنگ - که به وسیله زبان از آگاهی به بار آمد - شاید بدون به میان آمدن موجودات روحی برای حمایت از آگاهی در برابر وحشت فلج کننده مرگ ، زهدان باروری پیدا نمی کرد." حتی فراتر از این ، ساکستون پیدایش مذهب را به دوره ای نسبت می دهد که هنوز تکامل بیولوژیک انسانی به طور قطعی پایان نیافته بود. ( در این باره نگاه کنید به ص ۱۹۳ - ۱۸۰ ). اما او با همه تأکیدی که روی توضیح روان شناختی زمینه پیدایش و دوام مذهب دارد ، آن را کافی نمی بیند و توضیح فرهنگی یا اجتماعی مذهب را ضروری و حیاتی می داند.

ساکستون این ادعا را که مذهب اخلاق را به وجود آورده ، نادرست می داند و می گوید مبنای اخلاق ، یعنی روابط متقابل اجتماعی میان اعضای گروه ، پیش از زبان و حتی پیش از شکل گیری انسان کنونی وجود داشته و با پیدایش گروه های انسانی شکل گرفته است. اما او نقش مذهب را در حفظ اخلاق اجتماعی مهم می داند. با انتقال به جوامع کشاورزی و شکل گیری نابرابری های اجتماعی ، بهره کشی ، اخلاق برابری طلب جوامع ابتدایی را کنار می زند. و به موازات این ، در جوامع کشاورزی ، تشریفات تنظیم رابطه میان جامعه و موجودات روحی از طریق مهارت های جدیدی انجام می شود و به ترتیب ، گروه اجتماعی روحانیان به وجود می آید که افراد با نفوذی هستند و با رؤسا و جنگجویان پیوند دارند و از نابرابری های گسترش یافته نفع می برند و حمایت می کنند. در اینجا مذهب نقش دوگانه ای بازی می کند: از یک سو انسجام جمعیت انسانی را در دوره از هم پاشیدگی جوامع شکارگر و انتقال به جوامع کشاورزی حفظ می کند و از سوی دیگر به نابرابری و بهره کشی جنسی و طبقاتی در حال شکل گیری مشروعیت می بخشد ؛ از یک سو ، از همبستگی جامعه برای مقابله با طبیعت و "دیگران" پاسداری می کند ، و از سوی دیگر ، به منافع بهره کشان درون جامعه تقدس می بخشد.

۵ - مذهب و امپراتوری شیطان. از نظر ساکستون ، مذهب که برای مقابله با شر طبیعی ، یعنی وحشت مرگ به وجود آمده بود ؛ با شکل گیری جامعه طبقاتی ، شر اجتماعی را ابداع می کند. شر اجتماعی از ستیز درون گروهی بر می خیزد. در جوامع شکارگر که انسان در دسته های کوچک و اجتماعات پراکنده دور از هم زندگی می کرد ، هویت اخلاقی احتمالاً به اعضای هر گروه محدود می شد. در این دوره ، برخورد دسته های مختلف با یک دیگر ، اتفاقی ، ولی غالباً خون بار بود. آنها یک دیگر را مانند حیوانات مهاجم با حتی خطرناک تر می نگریستند. بنابراین برای هر گروه معین ، اکثریت موجودات انسانی ، به قلمرو بیگانه شر طبیعی تعلق داشتند. اما تحت نفوذ مذهب ، شر اجتماعی به طرف شر طبیعی لغزید و هر دو به سوی شر مطلق رانده شدند. این حرکت با همان منطق حرکت از روح گرایی به طرف یکتاپرستی پیش می رود. خدای آفریدگار واحد ، باید نه تنها آفریدگار طبیعت ، بلکه همه انسان های دیگر نیز انگاشته شود. این حرکت فکری ، شر و خیر را از هم جدا می نماید ، از قالب های طبیعی و اجتماعی انتزاع می کند و به آنها خصلت خدایی می بخشد. روحانیت بخشیدن به شر و ارتقاء آن تا سطح کیهانی ، هزینه ستیز اجتماعی را برای طرف های درگیر در آنها افزایش می دهد ، مدافعان اخلاق اجتماعی را نیروی می بخشد و زرادخانه بهره کشان جنسی و طبقاتی را به شدت تقویت می کند.

از طرف دیگر ، روحانیت بخشیدن به شر ، دشمنی میان پیروان مذاهب مختلف را پر دامنه تر و خونبارتر می سازد. ساکستون می گوید: " فرهنگی که با بهره کشی می ماند ، گروگان مسأله شر است." مذهب و جنگ در سراسر تکامل فرهنگی انسان دوش به دوش هم حرکت کرده اند. آموزش غالب مذاهب در بعضی از زمان ها و بعضی از مذاهب در همه زمان ها ، اکثریت بشریت را محکوم به تباهی و عذاب دانسته اند. مذاهب به طور ریشه ای در مقابل هم قرار دارند. مذهب که ظاهراً برای مقابله با شر به وجود آمده ، نه تنها در مقابله با آن شکست خورده و نیروی خود را تحلیل برده است ؛ بلکه از مسأله شر یک امپراتوری ساخته است ، امپراتوری شیطان.

با توجه به نگرش مذهب به مسأله شر ، ساکستون می گوید، مذهب با این که در بخش بزرگی از تاریخ انسانی در کمک به بقای انسان و تقویت همبستگی جامعه انسانی نقش مهمی داشته ، ولی اکنون که بشریت در سایه بحران زیست محیطی و خطر به کارگیری سلاح های کشتار توده ای قرار گرفته ، نقش مخربی پیدا کرده است. زیرا اولاً مذاهب به خصومت

## نبرد جانگداز سارا

### جنگ سالاران بینادگرای اسلامی، یک پای عمده " دمکراسی " وارداتی افغانستان هستند.

سارا بعد از اینکه مورد تجاوز قرار گرفت، لخت و درحالیکه شورت به تن نداشت و از بدنش خون می چکید خانه را افتان و خیزان ترک میکند. روشنگری: در افغانستان بنیادگرایی اسلامی و دمکراسی وارداتی، آمریکاراهی برای همکاری پیدا کرده اند. بهای آن را مردم افغانستان می پردازند، اما بیشتر و سنگین تر از همه زنان و کودکان. آنها در دشوارترین و خطرناکترین شرایط علیه بیدادی که بر آنها می رود دلاورانه مبارزه میکنند. سارا و شوهرش نمونه ای از این مبارزه را به نمایش میگذارند. هرچند رسانه های نیرومند تمایلی ندارند این مبارزه را زیر نور پروژکتورهای خود قرار دهند، اما آنها برای دادخواهی از جان گذشته اند. سارا در راه نامزد انتخاباتی، دمکراسی اسلامی، افغانستان مانع، به شمار می آمد، جنگ سالار " دمکرات شده " مردانش را به سراغ سارا فرستاد تا گروهی به او تجاوز کنند. بقیه داستان را کیت کلارک از کابل گزارش کرده است که چکیده کوتاهی از آن را میخوانید.

رئیس جمهور افغانستان مردان متجاوز را عفو کرد

یک شنبه 24 اوت 2008

حمید کرزای رئیس جمهور افغانستان سه مرد را که به اتهام تجاوز گروهی به یک زن در دادگاه عالی افغانستان محکوم شده بودند، مشمول عفو قرار داد. سارا- زنی که مورد تجاوز قرار گرفته- و خانواده ی او وقتی از این عفو خبردار شدند که دیدند مردها به روستای محل تجاوز باز گشته اند.

قضیه سارا نگرانی هایی را که در مورد روابط نزدیک رئیس جمهور افغانستان و متهمان به جنایات جنگی و نقض حقوق بشر وجود دارد، به نمایش میگذارد.

تجاوز به سارا بطور علنی و به شیوه ای وحشیانه صورت گرفته بود. ماجرا در سپتامبر 2005 روی داد، وقتی که افغانستان در آستانه انتخابات پارلمانی بود و مولوی اسلام قدرتمندترین فرمانده محلی قصد داشت در انتخابات شرکت کند، این در حالی بود که او متهم بود چه در سالهای 80 که مجاهد بود و چه در دوره فرمانداری تحت حکومت طالبان ها و یا بعد از سقوط آنها در سال 91 مرتکب جنایات متعددی شده است.

به گفته سارا نگهبانان شخصی و جنگ جویان تحت فرماندهی مولوی اسلام در جستجوی مردان جوانی بودند که در انتخابات به او کمک کنند. دلاور شوهر سارا تعریف میکند: یک روز بعد از ظهر هنگام نماز مردان مسلح به در خانه ما آمدند و پسر مان اسلام الدین را با خودشان بردند. از آن شب بعد دیگر هیچکس پسرمان را ندیده است.

دلاور در ادامه شرح میدهد چگونه همسرش سارا در جستجوی فرزندش دو بار جلوی فرمانده مزبور را میگیرد و در مقابل عموم پسرش را میخاود: " بعد از بار دوم فرمانده و سه جنگ جویش به در خانه ما آمدند و همسرمان را به خانه ای در فاصله 200 متری بردند و در مقابل چشم مردم به او تجاوز کردند. "

سارا و دلاور علیرغم همه خطراتی که آنها را تهدید میکرد ساکت نمی شوند و تصمیم میگیرند قضیه را به دادگاه بکشند. حالا آنها مقداری سند

و نیز یک گزارش پزشکی قانونی دارند که گواهی میدهد سارا یک زخم 17 میلی متری در پانین تنه اش دارد که با نوک خنجر ایجاد شده است. سارا بعد از اینکه مورد تجاوز قرار گرفت، لخت و درحالیکه شورت به تن نداشت و از بدنش خون می چکید خانه را افتان و خیزان ترک میکند.

زن و شوهر به خاطر تصمیم به دادخواهی و تعقیب چهار مرد متجاوز مجبور میشوند مخفی شوند ولی مبارزه را رها نمی کنند. آنها به دادگاه، پارلمان، شخص رئیس جمهور، سازمان های حقوق بشر و سازمان ملل شکایت می برند. به گفته سارا و دلاور یکی از مردانی که در تجاوز شرکت داشت با پرداخت پول و به کمک ارتباطاتی که داشت مکرراً مانع اجرای عدالت میشود، بویژه بعد از اینکه فرمانده او مولوی اسلامی به نمایندگی مجلس انتخاب میشود و بطور قاطع از متجاوزین حمایت میکند.

در ژانویه 2007 مولوی اسلام ترور میشود. سه مرد متهم به تجاوز در دادگاه مجرم شناخته شده و به 11 سال زندان محکوم میشوند. یکی از آنها به نام عدیل بصیر در زندان می میرد. دو مجرم دیگر به نام های نور محمد و خیر محمد در ماه مه از زندان آزاد میشوند. فرمانده از اتهام تبرئه میشود. کپی عفو نامه آنها امضای شخصی کرزای را زیر خود دارد.

های موجود دامن می زنند و عملاً در میان پیروان خود، بی تفاوتی به رنج پیروان مذاهب دیگر را تقویت می کنند. ثانیاً با اشاعه اعتقاد به مشیت الهی، و خدای همه دان و همه توانی که رستگاری ما را می خواهد، خطر زیست محیطی و جنگ های هولناک هسته ای را در نظر پیروان خود کم اهمیت جلوه می دهند.

۶ - ضعف نقد مارکسیستی، مذهب. سکستون نقد مارکسیستی مذهب را نا موفق می داند و معتقد است که مارکسیست ها باید به یک نظریه ماتریالیستی در باره مذهب دست یابند. او می گوید مارکس و انگلس عملاً از نظریه فونریاخ در باره مذهب فراتر نرفتند و بعدها به خاطر کارهای بسیار مهم تری که در دست داشتند، مجال پرداختن به مسأله مذهب را نیافتند. و بعد از آنها نیز مارکسیست های دیگر نیاز به تمرکز بیشتر روی این مسأله را احساس نکردند، زیرا در دوره پیشروی سکولاریسم و عقب نشینی اجتماعی مذهب قرار داشتند و فکر می کردند که مذهب در حال از بین رفتن است. ساکستون دوره دویست ساله میان اوج گرفتن روشنگری قرن هژدهم تا نیمه قرن بیستم را، دوره پیشروی سکولاریسم می نامد و معتقد است از نیمه قرن بیستم به این طرف، اندیشه مذهبی ضد حمله خود را آغاز کرده است. با توضیحاتی که دادم، روشن است که از نظر او، ضعف اصلی نظریه تاکنونی مارکسیستی در باره مذهب، بی توجهی، به مسأله مرگ فردی است؛ مسأله ای که همیشه بر ذهن تک تک افراد انسانی سنگینی می کند.

ساکستون معتقد است که ضدیت مارکسیسم با هرنوع اعتقاد مذهبی، ماتی جدی بر سر راه عملی شدن طرح اصلی خود مارکسیسم، یعنی اتحاد طبقاتی کارگران، ایجاد کرده است. البته او خواهان عدم انتقاد از مذهب یا اعتقادات مذهبی نیست و حتی آن را خطرناک می داند. او می گوید واگذاری ابتکار مبارزه با تاریک اندیشی مذهبی به مذهبی های میانه رو اشتباه بزرگی است؛ زیرا حتی اگر خواهان تقویت معتقدان میانه رو مذهب هستیم، ابتکار مبارزه را نباید به آنها بسپاریم. فراموش نباید بکنیم که خود آنها در بعضی حوزه ها با تاریک اندیشان اشتراکات انکار ناپذیری دارند.

#### نکته پایانی

حتی اگر با هیچ یک از تزه های ساکستون موافق نباشیم، دست کم باید بپذیریم که او روی مسائلی بسیار مهمی دست گذاشته است. من با این که بعضی تزه های او را قانع کننده نمی یابم و نیز ناپیوستگی هایی میان بعضی از تزه های او می بینم، اما معتقدم، تزه مرکزی او، یعنی رابطه مذهب با مسأله مرگ فردی، به جنبه مهمی از روانشناسی انسانی روشنایی می اندازد و یکی از دلایل دوام مذهب در جامعه انسانی را نشان می دهد. او خود با پای بندی به منطق مطالعه علمی، کارش را یک فرضیه می داند، یعنی آغاز راه و نه پایان آن.

در هر حال، دو نکته را باید به خاطر بسپاریم: نخست این که کمونیست ها نمی توانند با نادیده گرفتن مذهب، در پیکار برای سوسیالیسم پیشروی کنند. مذهب هنوز همچنان با ماست و به سادگی نیز از میان رفتنی نیست. و مشکل این است که نه می توان با مذهب کنار آمد، و نه می توان همه معتقدان به آن را مرتجع نامید. مگر نه این است که پایگاه اصلی مذهب در میان همان طبقاتی است که امید و سرنوشت بشریت را رقم می زنند؟ دوم این که مبارزه با تاریک اندیشی مذهبی، به نظریه ماتریالیستی منسجمی در باره مذهب نیاز دارد که ما هنوز با آن فاصله داریم.

\*\*\*\*\*

[۱] در این نوشته "مذهب" را مترادف "دین" به کار برده ام، زیرا گرچه این دو اصطلاح در ادبیات اسلامی معنای یکسانی ندارند، ولی در فارسی امروزی مترادف هم به کار می روند و اولی فعال تر از دومی به کار گرفته می شود.

مشخصات بعضی از منابع یاد شده

Berman, Marshall: Adventures in Marxism, 1999, Verso  
Haralambos, Michael & Holborn, Martin: Sociology, 1995, HarperCollins

Kiernan, Victor: New Left Review, I/190 - Nov/Dec 1991  
Kolakowski, Leszek: Main Currents of Marxism, Vol. 3, 1978, Oxford University Press.

McLellan, David: Marxism and Religion, 1987, McLellan Press.  
Saxton, Alexander: Religion and the Human Prospect, 2006, Monthly Review Press

Senghaas, Dieter: The Clash within Civilizations, 2002, Routledge, London and New York

Turner, Bryan S: Religion and Social Theory, 1991, Sage Publications

Vaticanwebsite, [http://www.vatican.va/roman\\_curia/congregations/cfaith/documents/rc\\_con\\_cfaith\\_doc\\_19840806\\_theology-liberation\\_en.html](http://www.vatican.va/roman_curia/congregations/cfaith/documents/rc_con_cfaith_doc_19840806_theology-liberation_en.html)  
INSTRUCTION ON CERTAIN ASPECTS OF THE  
from the Congregation for "THEOLOGY OF LIBERATION"  
the Doctrine of the Faith

\*\*\*\*\*

## \* دیدگاه \*

### حزب کمونیست ایتالیا در بوته آزمایش

اکثریت شدن جدید چپ ها در ریفونداسیونه کمونیستا می تواند در آینده بخش بزرگی از اعضای این حزب را برای مبارزه طبقاتی بیشتر هم آواز سازد. یا اینکه هنوز هم جناح رفرمیست خواست منحل کردن حزب کمونیست را به پیش خواهد برد؟

Gerhard Feldbauer  
Jungewellt

برگردان: ناهید جعفرپور

از تاریخ 24 تا 27 جولای در توسکانا هفتمین کنگره "پارتیتو دلا ریفونداسیونه کمونیستا" برگزار گردید. در این کنگره در یک فضای تلخ اختلافات درون حزبی، 5 جریان در میان 650 نماینده در پاره آینده این حزب با هم بحث و جدل می نمودند. این 5 جریان عبارت بودند از هواداران پایولو فررنوس، سپس فراکسیون دور و بر فابوسو برتینوتی ( که تا انتخابات پارلمان در ماه آپریل دبیر ملی حزب بود) و نیکولا وندولا، مارکسیست لنینیست هانی که دور و بر نشریه "ل ارنستو" جمعد که دومینیکو لوسوردوی فیلسوف هم به آنها تعلق دارد، همچنین جناح "اسره کمونیستی" که سابقا به نشریه "ل ارنستو" وابستگی داشت و در نهایت گروه کوچک تروتسکیستی "فالسسه امارتو" (داس و چکش).

در برنامه کنگره اشغال مقام های رهبری و مشخصا انتخاب دبیر ملی "ناسیونال سکرتر" در صدر وظایف قرار داشت.

برتینوتی حزب را با این هدف به مبارزه انتخاباتی کشاند که آنرا منحل سازد و بعنوان جریانی آزاد به یک حزب چپ غیر کمونیستی وارد نماید. از نکات انتقادی این بود که وی بدون یک بحث پایه ای با دومین حزب کمونیست، حزب کمونیست های ایتالیا، "سینیسترا دمکراتیکا ( مابقی جدانشدگان چپ های دمکرات که با حزب مرکزی کاتولیکی برای یک حزب دمکراتیک متحد شده بودند) و سبزه ها برای ایجاد به اصطلاح چپ های رنگین کمان متحد شدند. چپ های رنگین کمان می بایست مدل حزب چپ جدید را به تصویر درآورند. خصوصیات بارز سیاسی این حزب جدید صریحا از طریق صرف نظر نمودن از پرچم سرخ با داس و چکش که سنتا سمبل حزب بوده است و زیر این پرچم تا به امروز هم هنوز در ایتالیا در گردهمانی ها صدها هزار نفر متحد می شوند و در هیچ گردهمانی بخشی از آن کم نشده است، نشان داده شد. در اکتبر سال 2007 یک میلیون انسان در زیر این پرچم سرخ تظاهرات نمودند. در هر حال نتیجه این تلاش های رفرمیستی شکست فاجعه بار انتخابات پارلمان آپریل امسال بود. برای 2,5 میلیون رای دهنده کمونیست این خود دلیل تعیین کننده ای بود که به این طرح رای ندهند.

به این صورت چپ های رنگین کمان با 3,1 درصد به زیر چهار درصد حد نصاب افتادند و برای اولین بار بعد از تاریخ جنگ، کمونیست ها و چپ ها در پارلمان دیگر نماینده ای ندارند. آنهم درست زمانی که از جانب دولت بدست راست سیلیویو برلوسکونی دیکتاتور رسانه ای خطرات قویا فاشیستی و راسیستی انتظار می رود.

برتینوتی و هوادارانش در هفته گذشته آماده نبودند که خط رفرمیستی خود را تصحیح نمایند بلکه بر عکس آنها می خواستند که با تصمیم ایجاد جنبش جمعی تمامی چپ ها در نشست مجلس، انحلال ریفونداسیونه کمونیستارا به تصویب برسانند.

بحث ها بار دیگر اختلافات نظری موجودی را که سال هاست درحزب ریفونداسیونه کمونیستا میان نیروهای انقلابی و نیروهای رفرمیست به زیر فرش جاروب می شوند ( سرپوش گذاشته می شوند) تا بدان وسیله چهره اتحاد در حزب را حفظ نمایند، مشخص نمود. به این صورت بحث ها به مقیاس انفجار یک آتشفشان که اصلا انتظارش را نمی رفت، خود را نشان دادند. اگر این شکست اتفاق نیافته بود پیشک این روند همچنان ادامه می یافت و تنها به هدف رفرمیست ها یاری می رساند که حزب کمونیست را منحل سازند. البته این شکست انتخاباتی می تواند بعنوان راه علاج هم دیده شود.

"وندولا فرد" مورد توجه برتینوتی که پرزیدنت آبولین یعنی منطقه ای است که هنوز تحت ائتلاف چپ ها حکومت می شود، بعنوان سخنگوی رفرمیست ها عمل می نمود. در روزهای قبل از جلسه حزب رسانه های بورژوازی تبلیغ کرده بودند که فراکسیون برتینوتی اکثریت را خواهد آورد اما پیشنهاد وندولا با 47,5 درصد آراء نتوانست تائیدیه لازم را کسب نماید. از آنجا که گروه پانلو فررنو برای قطعنامه اش تنها 40 درصد آراء را بدست آورد، وندولا قاطعانه خواهان این شد که ریاست حزب را بعهده گیرد. سپس "پانلو فررنو" که سابقا عضو گروه رهبری حزب بود بر علیه وی برخاست و با 342 رای در مقابل 304 رای بعنوان ناسیونال سکرتر انتخاب گردید. "فررنوی" 48 ساله که سابقا کارگر فلزکار بوده است در جوانی اش به "دمکراسی پرولتاریا" دمکراسی پرولتاریائی تعلق داشته است. سازمانی که از گروه ضد فاشیستی افسانه ای منحل شده ی "لوتا کونتینوا" به مفهوم "مبارزه دانسی" چپ رادیکال بر می خیزد. هزاران نفر از اعضای این سازمان

وقتی این کپی به سخنگوی کرزای همایون حمیدزای نشان داده شد او حالتی به خود گرفت که گویی شوکه شده است و گفت غیر ممکن است رئیس جمهور آگاهانه آن را امضا کرده باشد، ولی حاضر نشد توضیح بدهد عفو نامه چطور صادر شده است. او قول دارد این ماجرا و همچنین ماجرای پسر گم شده را که هنوز معلوم نیست چه بر سر او آمده مورد بررسی قرار دهد.

ولی یکی از فعالان حقوق بشر گفت با اینکه او به خاطر نمی آورد در قضیه ای که تا این سطح بالا ست کرزای شخصا عفو داده باشد، ولی فساد در دستگاه پلیس و دادگستری بیداد میکند. از طرف دیگر میر احمد جوینده یک نماینده مجلس گفت قضایای مشابه سارا دیگر به یک امر عادی تبدیل شده است. دستگاه پلیس و دادگاه عملا تحت کنترل فرماندهان محلی است. او گفت: " فرماندهان محلی، جنایتکاران جنگی هستند که هنوز گروه های مسلح خود را دارند. آنها اکنون جسورتر شده اند و هر جنایتی که بخواهند، انجام میدهند."

سارا و دلاور دوباره مخفی شده اند. با اینکه در افغانستان بعد از تجاوز حرف زدن آن خطرات زیادی دارد ولی سارا و دلاور به ایندیندنت اجازه دادند داستان شان منتشر شود. دلاور در این مورد گفت: " ما تا کنون پسرمان را از دست داده ایم، حیثیت مان را از دست داده ایم. زمین ما را فروخته ایم تا هزینه های دادگاه را بپردازیم. خانه مان را از دست داده ایم. دیگر چه داریم که از دست بدهیم؟". برگرفته از سایت روشنگر

## سازمان ملل: در نتیجه بمباران های هوایی توسط نیروهای ائتلاف در افغانستان، 90 نفر از مردم افغانستان کشته شدند.

اکثر این قربانیان زنان و کودکان بی گناه بوده اند.

ایسنا:سازمان ملل امروز (سه شنبه) اعلام کرد، مدارکی در دست دارد که نشان می دهد 90 تن از غیر نظامیان در هفته گذشته در افغانستان در حملات هوایی نیروهای ائتلافی تحت فرمان آمریکا، کشته شدند. اکثر این قربانیان زنان و کودکان بی گناه بوده اند.

به گزارش خبرگزاری رویترز، تلفات غیر نظامیان در افغانستان موجب بوجود آمدن شکاف میان دولت افغانستان و نیروهای ناتو شده است.

بیشتر حامد کرزای رییس جمهور افغانستان، اظهار کرده بود که انجام حملات هوایی هیچ شمره ای نداشته است و فقط منجر به کشته شدن مردم عادی افغانستان شده است.

"کای آید" فرستاده ویژه سازمان ملل به افغانستان، طی بیانیه ای اعلام داشت، در تحقیقات انجام شده از سوی UNAMA (ماموریت امداد سازمان ملل در افغانستان) که بر اساس شهادت شاهدان و سایرین است، به اسناد و مدارکی متقاعد کننده دست یافته ایم که نشان می دهد در حملات هوایی نیروهای ائتلاف 90 غیر نظامی کشته شده اند. این 90 قربانی شامل 60 کودک، 15 زن و 15 مرد می باشد.

ارتش آمریکا نیز تحقیقاتی را در خصوص این مساله آغاز کرده است. ارتش آمریکا روز جمعه اعلام کرده بود که از کشته شدن غیر نظامیان در عملیاتی که از آن به عنوان "تنها یک حمله هوایی" به منطقه "شیندند" نام برده، اطلاعاتی ندارد. "شیندند" در غرب افغانستان قرار دارد.

نیروهای ائتلاف تحت رهبری آمریکا اعلام کرده اند، در یورش جت های جنگی این نیروها به مواضع یکی از فرماندهان طالبان 30 شبه نظامی کشته شده اند.

UNAMA تیم حقوق بشر خود را برای انجام بررسی های لازم به منطقه شیندند فرستاده است. اعضای این تیم با مقامات محلی و روستاییان این منطقه ملاقات کرده اند.

روستاییان منطقه به اعضای UNAMA گفتند، سربازان افغان و خارجی در تاریخ 21 اوت وارد روستای نوایب در منطقه "شیندند" شدند، عملیات این نیروها چندین ساعت به طول انجامید و حملات هوایی نیز پس از آن شروع شد.

در بیاتیه سازمان ملل آمده است: تخریب هفت تا هشت خانه در بمباران هوایی نیروهای ائتلاف مشهود و روشن است. این حملات صدمات جدی دیگر نیز به سایر خانه ها وارد آورده است. بومیان محلی قادر به شمارش تعداد تلفات و حتی ذکر نام، سن و جنسیت قربانیان می باشند.

آیده اظهار داشت: این حادثه موجب نگرانی شدید سازمان ملل است و من بارها تکرار کرده ام که امنیت و سلامت غیر نظامیان باید بالاتر از هر مساله ای دیگر در انجام عملیات های نظامی قرار گیرد.

5 شهریور 1387



در اواخر سال های 60 به خاطر رد کردن سیاست رفرمیستی دولت مشترک حزب کمونیست ایتالیا با سازمان بزرگ بورژوازی "دمکراسیا کریستیان" از حزب کنار گذاشته شدند و یا خود بیرون آمدند.

لوتا کونینو در مبارزه مسلحانه شرکت نموده و در سال 1976 از این مبارزه کناره گیری نمود. در همان سال سازمان "دمکراسیا پرولتاریا" در انتخابات پارلمان شرکت نمود و با 1.5 درصد آراء به مجلس راه یافت. در سال 1987 این سازمان در انتخابات 1.7 درصد آراء را کسب نمود. "دمکراسیا پرولتاریا" همچنان حرکت رفرمیستی حزب کمونیست ایتالیا را رد نموده و بعد از اینکه در سال 1991 حزب کمونیست ایتالیا به حزب چپ سوسیال دمکراسی "پارتیو دمکراتیکو دلا سینسترا، پ د س" تغییر یافت، در تاسیس "ریفونداسیونه کمونیستا" شرکت نمود.

فررنو در گذشته از روند شرکت در دولت بریتونوی پشتیبانی نمود و در فاصله سال های 2006 و 2008 در دومین دولت رومانو پرودی معاون نخست وزیر شد. وی یکی از محدود نمایندگان "پ ا ر س" بود که از لهجه ای انتقاد آمیز برخوردار بود. بعد از تظاهرات گسترده بر علیه پایگاه های آمریکا در ویسنا در شمال ایتالیا در فوریه 2007 از رئیس دولت خواست که به ندای مردم گوش کند. بعد از آن وی با این وجود به خواسته های فرانسویون بریتونوی گردن نهاد و برای ماندن ارتش در افغانستان و انهدام بیشتر خدمات اجتماعی رای داد. وی اکنون در جلسه مجلس بر عکس بریتونوی، به نحوی انتقاداته با شرکت در دولت برخورد می نماید.

### برگشت به مبارزه طبقاتی

خواسته های فررنو خود را در نوشته سیاسی ای که از سوی اکثریت نمایندگان مجلس مورد قبول قرار گرفته است انعکاس می دهد. نوشته ای که خواهان این است که علامت داس و چکش در پرچم سرخ و سبیل مبارزاتی و شوی و خواهان چرخش به چپ بوده و همچنین لیستی از اقدامات مبارزاتی و آکسیون ها را ارائه می نماید. این نوشته خواهان زنده شدن مجدد مبارزه طبقاتی بریستری پایه های اجتماعی و طرح مشکلات سیاسی در فضای یک ایوزیون مبارزاتی تعیین کننده بر علیه دولت برلوسکونی است و همچنین برای بنای اتحادیه های کارگری چپ و دفاع از قانون اساسی جمهوری و ریشه های ضد فاشیستی اش می باشد. در نوشته قید شده است که حزب باید مجددا در جنبش ضد جهانی سازی و جنبش صلح شرکت نماید و بر علیه جنگ های کنونی سراسر جهان، بر علیه ناتو و بر علیه تمامی پایگاه های نظامی خارجی که از پایگاه های آمریکا در ویسنا شروع می شود بر خیزد و خواهان خارج شدن ارتش ایتالیا از تمامی صحنه های جنگی باشد.

در نوشته بروشنی تاکید شده است که حزب در انتخابات آتی اتحادیه اروپا باید با لیست خودش و همچنین سبیل داس و چکش حزبی وارد عمل شود. این نوشته می تواند تحت اوضاع کنونی مسلما بعنوان یک برنامه ای دمکراتیک و انقلابی و ضد سرمایه داری ارزش گذاری گردد. این واقعیت که به بیخطر نشان دادن دولت برلوسکونی پایان داده می شود و این دولت با کابینه اش بعنوان دولت و کابینه راست ارزش گذاری می شود، این امید را زنده می کند که حزب همچنین در خودش به یک بررسی عمیق دست زده و با روی آوردن به اشکال جدید تصمیم گیری، خطرات راسیستی و فاشیستی دولت برلوسکونی در دور زند. نقطه ضعف این نوشته این است که از جهان بینی پایه ای حزب دور نگاه داشته می شود. شاید هم دلیلش این است که این نوشته کارکتری توافقی دارد.

جناح فررنو از آنجا که خودش به تنهایی در هفتمین کنگره در حدود 40 درصد نمایندگان را پشت سرش داشت و از این روی نمی توانست به تنهایی بر علیه فرانسویون بریتونوی اوندولا برخیزد، لذا اکثریت شدنش را که در حدود 52 درصد می آید، توانست با آراء "ل ارنستو" (8 درصد) و "فالکو امارتو" (3.5 درصد) بدست آورد. آنچه که به نفع فررنو عمل نمود چیزی بود که در روزنامه چپ "لیبراسیونه" در باره اش سکوت گردید: فراخوان 100 شخصیت کمونیست برای نجات جنبش کمونیستی سنتی ایتالیا.

(در شماره های 23.4.2008 و 20.4.2008 روزنامه یونگه و لت).

این فراخوان خطابش به تمامی کمونیست های ایتالیا و احزاب کمونیست ایتالیا بود که سازمان های خود را رها نکنند بلکه این سازمانها را برای ایجاد خانه مشترک کمونیست ها آماده سازند. فراخوان از سوی روزنامه لیبراسیونه علنی نگردید. تحریریه ل ارنستو که از این فراخوان فورا بعد از انتشارش پشتیبانی نمود، آنرا در پهنه اجتماع علنی نمود. الیویرو دلیبیرتو ناسیونال سکرتر "پ د ک ای" برای فررنو بعد از انتخاباتش پیام بهترین آرزو ها برای کار بهتر و همچنین همکاری ای فعالانه میان دو حزب را فرستاد. (روزنامه یونگه و لت 29.7.2008)

درست قبل از جلسه هفتمین کنگره وی (الیورو) آمادگی حزبی را اعلام نمود که با حزب "ریفونداسیونه کمونیستا" متحد شوند. که البته در شرایط کنونی یک چنین قدمی را فررنو رد نمود.

برای مثال "پ د ک ای" هم از همان شرایط متضاد جنبش کمونیستی ایتالیا برخوردار است: آرماندو کوسوتا رئیس اسبق اش که سال ها عضویت دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا را داشت در سال 1991 از بنیان گذاران "ریفونداسیونه کمونیستا" بود. وی در سال 1998 این حزب را ترک نمود و

حزب دمکراتیک کمونیستی ایتالیا را بنیان نمود. دلیل این کار هم پشتیبانی پارلمانی کوسوتا از اولین دولت پرودی (1996-1998) بود. مسئله ای که در ریفونداسیونه امکان ناپذیر بود. زیرا که ایتالیا در خشونت ناتو بر علیه یوگسلاوی شرکت نموده و می خواست انهدام خدمات اجتماعی در کشور خودش را به پیش برد. در حدود یک پنجم اعضای انزمانی که 130000 نفر بودند و همچنین در حدود یک سوم نمایندگان پارلمان از وی پیروی نمودند. حزب کوسوتا وارد دولت شد و پرودا هم دو مقام وزارت را به وی اهدا نمود. امروز حزب "پ د ک ای" به طور تخمینی 20000 عضو دارد. این حزب تحت نظارت الیویرو دلی برتو دبیر کنونی اش ارزیابی انتقادی به شرکت در دولت در فاصله سال های 2006 تا 2008 نموده است. در باره موضع 10 سال پیش حزب با سکوت برخورد می شود.

### اپورتونیسیم بریتونوی

توضیحات فررنو و نوشته سیاسی مورد قبول واقع شده، نقدهای بسیاری به بریتونوی و توسعه اپورتونیسیتی حزب توسط وی می نماید. در باره این بار سنگین که حزب از زمان تاسیسش در سال 1991 با خود حمل می کند تا کنون به هیچ وجه بصورت باز صحبت نشده است. دومینیکو لوسوردو ارزیابی می کند که بریتونوی هیچگاه کمونیست نبوده است. (روزنامه یونگه و لت 19.4.2008 و 20.4.2008).

وی سال های سال رهبر بزرگترین اتحادیه کارگری که با حزب کمونیست ایتالیا در رابطه تنگاتنگ قرار داشت، بود. زمانی که درسامبر 1991 رفرمیست های حزب کمونیست ایتالیا حزب را به حزب سوسیال دمکراسی تبدیل نمودند، وی در ابتدا در حزب چپ باقی ماند - و در حزب تازه تاسیس ریفونداسیونه وارد گشت و در سال 1994 به جای سرگیو گاروینی به مقام ناسیونال سکرتر انتخاب گردید.

زمانی که راه رسیدن بریتونوی به رهبریت حزب ریفونداسیونه را دنبال کنیم با کمی دقت خواهیم دید که او از سال 2000 همواره غالباً مواضعی دو پهلو و متضاد داشته است. وی در همان سال کتابی را علنی نمود بنام "ایده هانی که نمی میرند (مایلند سال 2000)". در این کتاب از آن سازمانی که در باره ایده هایش قلم فرسانی شده است نامی برده نشده است. در سال 2002 با وجود اینکه جلسه کنگره چشم اندازهای سوسیالیستی را تائید نمود اما همزمان نه تنها به نظرات تاریخی لنین بلکه همچنین به مارکس و حتی گرامشی هم برخورد نموده و بررسی های لنین در باره امپریالیسم را بعنوان "تفسیر نامناسب از شکل رهبریت سرمایه داری جدید" تعریف نمود. کنگره اعلام انصراف طبقه کارگر از نقش رهبری کننده اش را نمود و بجای آن پیشنهاد جنبش های غیر دولتی جهانی را تصویب ساخت.

سخنرانی بریتونوی در ششمین نشست حزب در سال 2005 خود را بعنوان عوام فریبی مطلق نشان داد. سخنرانی که وی در آن برنامه دولت آلترناتیو را اعلام نموده و در این برنامه راه بسوی فرم های اجتماعی و ساختاری را برای برقراری دمکراسی مردمی (دمکراسی اجتماعی اقتصادی) مشخص نموده و راه های جدید برای تغییر جامعه بمفهوم بالا بردن قدرت خرید و بالا بردن مرزدها و حقوق بازنشستگی و غیره را نشان داد. وی از آنتاگونیسمی سالم میان رفرمیست ها و چپ های رادیکال صحبت نمود. بجز دو بند برگشت ارتش از عراق و لغو ابلاغیه دولت برلوسکونی برای اجرای فرمانوم، مابقی برنامه از سوی حزب ریفونداسیونه و همچنین خود بریتونوی که برای تحقق این برنامه بعنوان رئیس پارلمان امکانات قابل توجه ای را در اختیار داشت، کاملاً با بی توجه ای برخورد گردید.

در زمان بحران دولت پرودی در ژانویه / فوریه 2007 وی اعلام نمود که میبایست از دولت جدید برلوسکونی به هر صورت جلوگیری شود. نقطه اوج این زبان ها این بود که حزب اعتماد سیاسی خود را از دست داد و در انتخابات شکست خورد و چه در حزب ریفونداسیونه و چه دولت و پارلمان انهدام بیشتر خدمات اجتماعی، از جمله بالا بردن سن بازنشستگی و ماندن ارتش ایتالیا در افغانستان تائید شد. آخرین خیانت به جنبش صلح بود که خواهان برگشت ارتش به ایتالیا شده بود.

از سال 2002 تا سال 2005 همواره بریتونوی سالانه مصاحبه نموده است. این مصاحبه ها در سال 2007 در انتشارات مونداتوری و به زبان آلمانی در بهار 2008 در انتشارات کارل دیتز برلین با نام "فایوستو بریتونوی" منتشر گردید. (مصاحبه با کمونیست های رفرمیست ایتالیا). در این مصاحبه ها در باره برخی از موضوعات اجتماعی و رهبریت جهانی آمریکا و مسئله جنگ صحبت می شود.

بریتونوی در این مصاحبه ها بیشتر از "چپ های سیاسی" نام می برد و واژه چپ های انقلابی را که وی در سال 2005 در ششمین نشست حزب بکار برده بود برای اینکه بتواند تائیدیه نمایندگان را برای شرکت در دولت بگیرد، بفراموشی سپرده می شود. زمانی که این کتاب زیر چاپ رفت بریتونوی سخت مطمئن بود که چپ های رنگین کماتش مجدداً به مجلس و سنا وارد خواهند شد و مصاحبه وی می تواند مرجعی برای حزب چپ غیر کمونیستی طرح ریزی شده وی باشد.

لوسوردو ارزیابی می کند که بریتونوی برای جنبش کمونیستی هیچ ارزشی قائل نبوده و بعد از منحل شدن حزب کمونیست ایتالیا در سال 1991 مجدداً

تلاش نموده است تا حزب کمونیست را از بین ببرد. (روزنامه یونگه ولت 19 و 20.4.2008).

**وندولا تهدید به انشعاب می کند**

اگر که نشست اخیر حزب را بعنوان " چرخش بسوی چپ" ارزش گذاری نمایم، در این صورت مسئله مهم این است که این چرخش عملاً هم پیاده شود. مبارزه برای پیاده کردن این خواست بنظر می رسد که هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است. دبیر ملی جدید از وندولا دعوت نموده است که در رهبری جدید همکاری نماید و در تحقق سند سیاسی شریک باشد. سندی که خواهان اتحاد چپ هاست. وی دیگران را فراخوانده است که اتحاد حزب را حفظ نمایند. وندولا و بعد از او بریتونوی خواستار طرح انحلال حزب ریفونداسیونه و تشکیل یک حزب چپ غیر کمونیستی می باشند. درست 24 ساعت بعد از نشست کنگره ، وندولا تهدید به انشعاب فراکسیونش نمود و اعلام ایجاد یک " ریفونداسیونه پر لا سینسترا" را نمود. (لیبراسیونه به تاریخ 30.7.2008)

بریتونوی می خواهد برای پشتیبانی از این پروژه یک روزنامه را بنیان گذارد. هنوز همه بحث ها باز است. باید حساب کرد که فررنو تنها اکثریتی محدود را در اختیار داشت و میبایست وارد یک ائتلاف با چهار جریان شود - فراکسیون خودش ، ل ارنستو، اسره کمونیستی و فالکه امارتو - .

روی بریتونوی و وندولا باید روی دو مسئله حساب کرد: یا اینکه آنها به واقع انشعاب خواهند نمود و یا تلاش خواهند کرد با کمک رسانه های بورژوازی که فررنو را بعنوان افراطی معرفی می کنند حرکت نمایند. اما شاید هم تلاش کنند با رشوه دادن اکثریتی را برای خود کسب نمایند.

همه چیز به توسعه آینده حزب ریفونداسیونه ربط دارد. در اینجا می توانند فاکتور های متفاوتی نقش بازی کنند: اگر که فررنو بتواند رهبریت جدید حزب را پشت سر خود بکشد و همچنین از انعکاس شکست پروژه بریتونوی / وندولا استفاده نماید و با اپورتونیسیم آنها مبارزه کند؟

آیا فررنو می تواند مبارزه ای را که با آن در نشست اخیر حزب خود را نشان داد حفظ نماید و به این خاطر مصمم برای تجهیز پایه فعالیت نماید؟ آیا او می تواند این بحث را در افکار عمومی به پیش برد و از همه مهمتر آیا او آماده است که تکیه به گروه " ل ارنستو" نماید؟ او تنها 8 درصد آراء نمایندگان را بدست آورد. اما نفوذ وی بر پایه از اهمیت بالایی برخوردار است.

چه اتفاقی خواهد افتاد اگر که بریتونوی و وندولا بتوانند اکثریت را مجدداً از آن خود کنند؟ این خود باعث ایجاد وضعیتی خواهد شد که درست در سال های 21/1920 در حزب سوسیالیست اتفاق افتاد آنهم زمانی که سنتریست های تحت گیاسینتو منوتی سرانی نخواستند رفرمیست ها را کنار بگذارند و برای گرمایش و اوردینویویست ها راهی نماند جز اینکه حزب را ترک نمایند و حزب کمونیست را بنیان گذاری کنند.

ایتالیایی ها در چنین شرایطی با علقه می گویند: " ودیامو": " خواهیم دید". توضیح مترجم: از نویسنده این مقاله در حال حاضر کتاب " تاریخ ایتالیا از ریسورگیمنتو تا به امروز" که توسط انتشارات پاپی رزا در کلن در 360 صفحه انتشار یافته است، بیرون آمده است.

## ممانعت از حضور بازماندگان قتل عام شدگان 67 در خاوران

صبح روز جاری طبق سنت هر ساله ، خانواده های زندانیان سیاسی قتل عام شده تابستان 1367 جهت گرامیداشت و برگزاری مراسم یادبود عزیزان خود عازم گورستان خاوران در جنوب شرقی تهران گردیدند.

دستگاه امنیتی از روزهای گذشته با تهدید تعدادی از خانواده هایی که سابقه شرکت در این بزرگداشت را داشته اند قصد خود را جلوگیری از برگزاری این مراسم اعلام نمود ، ساعتی پیش که خانواده ها و افرادی که قصد شرکت در این مراسم را داشتند عازم منطقه مذکور گردیدند با حجم زیادی از نیروهای انتظامی و لباس شخصی روبرو شدند.

نیروهای موتورسوار از قرارگاه حزب الله در حدفاصله یک کیلومتری گورستان خاوران به منطقه مذکور عزام و همچنین نیروهای انتظامی با حضور در منطقه خاورشهر ، حدفاصل 500 متری گورستان خاوران در مسیر اصلی اتوبان به فاصله های اندکی از هم اتومبیلهای پلیس با تعدادی سرنشین را مستقر نموده بودند و اصلی ترین راه ورود به گورستان در ابتدای خیابان "لبه زنگ" را مسدود و از هرگونه تردد فرد و حرکت به سوی گورستان جلوگیری مینمودند. گزارش گردیده است در پی حضور نیروهای امنیتی و انتظامی در منطقه مذکور تعدادی از افرادی که قصد شرکت در مراسم را داشته اند بازداشت گردیده اند ، هویت افراد مذکور مشخص نمی باشد.

این در حالی است که همچنان آقایان" محمد علی منصوری ، علی صارمی ، محسن نادری و میثاق یزدان نژاد" به اتهام شرکت در بزرگداشت در سال گذشته دستگیر گردیده بودند پس از گذشت یکسال بلا تکلیف و همچنان در زندان به سر میبرند. شایان ذکر است سازمان عفو بین الملل در طی روزهای اخیر با اقدام به صدور اطلاعیه ای نگرانی خود را از برخورد دستگاه امنیتی با خانواده ها و شرکت کنندگان در مراسم خاوران اعلام داشته بود. فعالان حقوق بشر در ایران 8/6/87

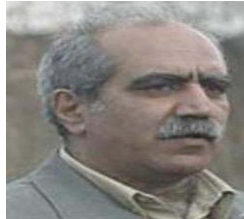
## موج وسیع دستگیری ها در ایران

متعاقب خبر دیروز ما ، مبنی بر ناروشتی وضعیت علیرضا ثقفی ، بر پایه منبع خبری منعکس شده در زیر ، نامبرده در زندان اوین بازداشت شده است .

همینطور اخبار دریافتی گواه این است که برای جلوگیری از تجمع مادران ، پدران و بستگان جانبازان اعدام های 60 و 67 در گلزار خاوران ، نیروهای امنیتی رژیم در آستانه 20 امین سال این جنایت ، دست به خانه گردی های وسیع زده اند و فعالین بسیاری را دستگیر و تحت بازجویی قرار داده تا با ایجاد ترس و رعب مانع اجتماع خانواده ها در گلزار خاوران گردند . سازمان ما ضمن محکومیت این دستگیری ها و احضار ها ، خواهان آزادی همه دستگیر شده گان و بر پای هر چه باشکوهرتر ، یادمان بیستمین سالگرد این قتل عام ها می باشد .

سایت راه کارگر

## بی خبری از وضعیت علیرضا ثقفی در ایران !



به گزارش وبلاگ " کانون مدافعان حقوق کارگر" از ایران ، آقای علیرضا ثقفی خراسانی ، عضو کانون نویسندگان ایران، به دنبال یک احضار تلفنی در روز دوشنبه، ساعت 11 صبح روز سه شنبه 5 شهریور ماه به دفتر پیگیری (اطلاعات) واقع در خیابان صبا مراجعه و از آن زمان به بعد به منزل باز نگشته است و از او هیچ گونه اطلاعی در دست نیست. (ساعت 12 نیمه شب روز سه شنبه) این درحالی است که در مراجعه به دفتر پیگیری، آن دفتر اظهار می دارند که ظهر روز سه شنبه تحقیق از ایشان خاتمه یافته و از آن محل خارج شده اند.

## در آستانه برگزاری بیستمین سالگرد کشتار سراسری زندانیان سیاسی تابستان سال 67 تعدادی از فعالین و افراد سرشناس در تهران به دادستانی احضار شده اند.

"دست هایم را در باغچه می کارم

سبز خواهم شد

می دانم، می دانم، می دانم."

بنا بر خبرهای رسیده از ایران در آستانه برگزاری بیستمین سالگرد کشتار سراسری زندانیان سیاسی تابستان سال 67 در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی تعدادی از فعالین اجتماعی و افراد سرشناس در تهران به دادستانی احضار شده اند.

بدین وسیله رژیم اسلامی با تهدید، ایجاد جو رعب و وحشت تلاش میکند تا مانع از حضور تعداد کثیری از فعالین اجتماعی و مردم در مراسم روز جمعه 8 شهریور در خاوران گردد. خاوران که هم سنبل مبارزه، ایستادگی و مقاومت زندانیان سیاسی و هم سنبل یکی از جنایات بشری رژیم جمهوری اسلامی است." 5 شهریور 1387

## منصور اساتلو ، به زندان مخوف رجایی شهر کرج تبعید گردید.

منصور اساتلو ، رئیس سندیکای کارگری شرکت واحد تهران و حومه که پیشتر به دلیل راه اندازی تجمع غیرقانونی و تبلیغ علیه نظام به 5 سال حبس تعزیری محکوم گردیده بود و نیز همچنان پرونده ای مفتوح و در حال رسیدگی با اتهامات مشابه دارد.

صبح روز جاری از بند 350 زندان اوین به زندان مخوف رجایی شهر کرج تبعید گردید . این زندان در طبقه بندی سازمان زندانها محل نگهداری زندانیان خطرناک می باشد و سیستم امنیتی - قضایی با بهره گیری از فضای خطرناک زندان رجایی شهر اقدام به ایجاد تبعیدگاهی رسمی نموده است که هم اکنون بیش از 50 زندانی سیاسی در آن به سر می برند. آقای اساتلو از ناراحتی های جسمی متعددی همچون ناراحتی قلبی و بینایی در رنج است و تا کنون مورد چندین عمل جراحی قرار گرفته است و همچنان نیازمند خدمات پزشکی می باشد. فعالان حقوق بشر در ایران

## به یاد قتل عام شدگان شهرم لنگرود

امیرجوهری لنگرودی  
تابستان ۱۳۸۷ برابر ۲۰۰۸

تقدیم به :

دختران و پسران، همسران و برادران، خواهران  
و مادران، پدران و همشهریانم  
بقول شاملوی بزرگ :

برای آنان که عشق شان زندگی است ...  
و نه آن دیگرانی که می سازند  
دشمنه

برای جگرشان  
زندان  
برای پیکرشان  
رشته

برای گردن شان

انگیزه این نوشتار:

بیست و هفت سال از تابستان ۶۰ و بیست سال از تابستان ۶۷ ،  
دو کشتار جمعی فعالان سیاسی در زندان های حکومت اسلامی  
ایران و نزدیک سه دهه از موجودیت نظام می گذرد. نسل و  
تباری که جهان را زیبا و برای همه می خواست ، تاوان  
اعتراض به نابودی آرمان هایش را با خون خود پرداخت.  
نظامی که نمی خواست و نتوانست، آرمان زیبایی آنان را پاس  
بدارد از اینرو یکایکشان را به خاک و خون انداخت و این  
عزیزان را در مکان های بی و نام نشان ، مدفون شان ساخت.  
از نگاه من؛ زندان، شکنجه، کشتار و اعدام ، پاسخ همیشگی  
حاکمیت های سرکوبگر دو نظام سلطنتی و دیکتاتوری اسلامی به  
مبارزات مردمان ایران علیه ظلم، تباهی و بی عدالتی در  
کشور ما بوده و به عنوان بخشی از تاریخ و زندگی ما باید ثبت  
گردد و به آیندگان سپرده شود.

در ایران بعد از قیام ۵۷ ما شاهد فوج وسیع دستگیری هایی  
که، خیابان ها، محله ها، مدارس ، دانشگاه ها ، کارگاه ها  
و کارخانه ها، کتابفروشی ها و چاپ خانه ها، روستا ها را  
در برمی گرفت، بودیم و در قتل عام خونین سالهای ۶۰ و ۶۷ ،  
حاکمیت نشان داد که کوچکترین اعتراض را با خشونت و کشتار  
پاسخ خواهد گفت و از زندن هیچ مخالفی خودداری نخواهد کرد .  
شهر کوچک شما لی ما **لنگرود** نیز از این کشتار نفرت انگیز و  
هولناک بی نصیب نماند. من نیز چون دیگر همشهریانم این جوانان  
پاک باخته را می شناختم. آنچه که قطعی است ؛ هیچ یک از اینان  
برای منافع شخصی شان به رودر رویی با نظام برنخواستند بودند.  
بلکه دفاع از منافع مردمان و ایستادگی در برابر نظام های انسان  
ستیز، موجب قتل آنان گردید .

تعداد قتل عام شدگان نسبت به جمعیت شهری چون لنگرود، بیش از  
هر چیز نشانه ابعاد وسیع سبوعیت آدم خوارانه این دو نظام است .  
ما وظیفه داریم که نام این عزیزان را در حافظه تاریخی مردمان ما  
مدام زنده نگاه داریم .

امید آنکه این تلاش کوچک ام ، بعنوان اولین قدم ، دوستان دیگر را  
نیز به این کار، تشویق کند تا زمانی بتوانیم ، اسامی فرد فرد قتل  
عام شده گان کشورمان را از کوچکترین دهات و قصبات گرفته تا  
بزرگترین شهرها را به ثبت برسانیم.

پرونده مستند این جنایت باید در برابر افکار عمومی بشریت مترقی  
قرار گیرد تا سندن محکومیت آمران و عاملان آن به جرم " جنایت  
علیه بشریت" در پیشگاه دادگاهی بین المللی عرضه گردد.

می دانم ؛ آنچه در این فهرست آمده ، هنوز کامل نیست . در تکمیل  
این اقدام از همشهریان داغیده ام ، بویژه مادران، پدران، همسران،  
فرزندان ، خواهران و برادران و وابستگان جان باختگان قتل عام  
ها یاری می طلبم تا اسامی ناشناس ، سال تولد، وضعیت شغلی،  
محل اعدام، بویژه عکس افراد و وصیت نامه و در صورت امکان یاد

و خاطره ای از آنان می تواند به این نام ها، رنگ و جاتی تازه  
ببخشد.

وظیفه تک تک ما، حفظ خاطرات این عزیزان است. نگذاریم غبار  
زمان چهره شجاع و دوست داشتنی شان را که گناهی جز عشق به  
انسان نداشتند، کدر کند.

همچنان برایم باورم که : " در این میان حتی یک نام را هم ، نباید  
فراموش کرد!"

- ۱- اخوان اقدم لنگرودی -ناصر سازمان فدائیان خلق ایران(۱۶ آذر)
- ۲- اخوان اقدم ا سداالله اعضاء هوادار سچفخا
- ۳- اصغر خانی مجتبی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۴- اصغر نژاد امیر اعضاء هوادار سچفخا
- ۵- امجدی رحیم سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۶- استوار موسی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۷- اسماعیل نژاد مرتضی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۸- ارغند قنبر اعضاء هوادار سچفخا
- ۹- اکبری دهبنه ای علی اکبر سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۱۰- اکبری حسن سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۱۱- بابانی بهروز اتحاد مبارزان کمونیست ایران (سهند)
- ۱۲\* - بابانی پور محمود چپ دمکرات ( مقطع قبل از قیام بهمین  
توسط عوامل شاه)
- ۱۳- باطنی شلمانی محمود سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۱۴- شیرنگ لنگرودی مهران سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۱۵- عربزاده بحری حامد 15 ساله سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۱۶- بذری کامبیز سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۱۷\* - بنده خدای لنگرودی کامران (هادی) اعضاء سچفخا (زمان  
شاه اعدام شد)
- ۱۸- پیراسته طیبه درمقطع قیام تیر خورد و روی چرخ نشست  
و از قیل این حادثه جان سپرد
- ۱۹- پور حشمتی ؟ سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۲۰- ترابی لنگرودی منیژه (فاطمه) سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۲۱- ترابی لنگرودی منیره(مینو) سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۲۲- جواهری سید جلیل اتحاد مبارزان کمونیست ایران (سهند)
- ۲۳- جعفری عباس سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۲۴- جعفری علی اکبر سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۲۵- حامدی علی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۲۶- حامدی رضا سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۲۷- حبیبی فرزانه ؟
- ۲۸- حسینی علی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۲۹- حمیدی گلی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳۰- حسن پور احمد اعضاء هوادار سچفخا
- ۳۱- حسن زاده علی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳۲- حسن زاده فریدون سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳۳- حداد زاده زهره السادات سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳۴- حسن زاده قاسم سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳۵- خاوری لنگرودی سیدمیرعلی نقی روحانی نماینده مجلس شورای اسلامی  
به جرم طرفداری از مهدی هاشمی (داماد حسینی منتظری) اعدام شد
- ۳۶- خدا پرستی حسین سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳۷- خدا پرست ناصر سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳۸- خدای مجید سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳۹- خیرخواه لنگرودی علی سازمان رزمندگان طبقه کارگر
- ۴۰- خشکدامن (کلیباغی) رحمت سازمان کارگران انقلابی ایران(راه  
کارگر) در کردستان جان خود را در راه آزادی و برابری نهاد
- ۴۱- دواتچی لنگرودی مجتبی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۴۲- دهقان نژاد علی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۴۳- دیانک شوری منصور سازمان فدائیان خلق ایران ( اکثریت)
- ۴۴- ذبیحیان لنگرودی مهدی (صاحب) سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۴۵- ذبیحیان لنگرودی مکرپور رضا سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۴۶- ذبیحیان لنگرودی ابراهیم سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۴۷- ذبیحیان لنگرودی سکینه( پروانه) سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۴۸- سراسخی تقی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۴۹- سراسخی لنگرودی معصوم سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۵۰- سراسخی لنگرودی مهدی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۵۱- سوسولی ؟ ( نام پدر علی ) تعلق سازمانی نداشت (سال ۷۴،

شب بازداشت موقت، بعد از ۵ ساعت اعدام گردید)

- ۵۲ - رزاقی رسول سازمان مجاهدین خلق ایران  
۵۳ - رضایی یگانه دوست احمد سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)  
۵۴ - صدی اعتماد لنگرودی سید احمد عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران  
۵۵ - رضوی لنگرودی مجتبی ؟  
۵۶ - رمضان حسن خط 3  
۵۷ - روحی دهنه ی عبدالله سازمان مجاهدین خلق ایران  
۵۸ - رهبر محمود سازمان مجاهدین خلق ایران  
۵۹ - رهبر دریاسری ؟  
۶۰ - زینالی کاظم سازمان مجاهدین خلق ایران  
به تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۶۳ در لنگرود به دار آویخته شد.  
۶۱ - سلطانیپور (سلطان دوست) لنگرودی ؟  
۶۲ - سالمکار عطا سازمان مجاهدین خلق ایران  
۶۳ - شریعتی غلامرضا سازمان مجاهدین خلق ایران  
۶۴ - شریعتی محمد رضا سازمان مجاهدین خلق ایران  
۶۵ - شعبانی عبدالجبار سازمان مجاهدین خلق ایران  
۶۶ - شعبانی علی سازمان مجاهدین خلق ایران  
به تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۶۳ در لنگرود به دار آویخته شد.  
۶۷ - شهیدی سهراب سازمان مجاهدین خلق ایران  
۶۸ - شهیدی سید قاسم (بهزاد) سازمان مجاهدین خلق ایران  
۶۹ - شیرازی ابراهیم سازمان مجاهدین خلق ایران  
۷۰ - شیرازی طیبی سازمان مجاهدین خلق ایران  
در مراسم شب عقد دستگیر شد و تیر باران شد.  
۷۱ - صادقی راشد سازمان فدائیان خلق (۱۶ آذر)  
۷۲ - صادقی مهران سازمان مجاهدین خلق ایران  
۷۳ - صدایی نجفی اشکوری لنگرودی حسین (اقدامی) سازمان فدائیان خلق (۱۶ آذر)  
۷۴ - صدایی نجفی اشکوری لنگرودی علی سازمان فدائیان خلق (۱۶ آذر)  
۷۵ - صمد پور فریبرز اعضاء هوادار سچفخا  
۷۶ - صفری محمد سازمان مجاهدین خلق ایران  
\* ۷۷ - صفری لنگرودی (دکتر شیمی) نادر سازمان مجاهدین خلق ایران (اعدام زمان شاه)  
۷۸ - ظفری محمد سازمان مجاهدین خلق ایران  
۷۹ - طاهر پورگل سفیدی بهرام ؟  
۸۰ - عبدالمهی عبدالله سازمان مجاهدین خلق ایران  
۸۱ - عزیزی احمد سازمان مجاهدین خلق ایران  
۸۲ - عزیزی هرمز سازمان مجاهدین خلق ایران  
به تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۶۳ در لنگرود به دار آویخته شد.  
۸۳ - عرفانی داریوش (دارا) سازمان مجاهدین خلق ایران  
۸۴ - غلامیان لنگرودی احمد (هادی) رهبری سازمان اقلیت بعد از انشعاب  
۸۵ - غلامی نژاد تقی گرایش سیاسی به سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در ملاقات با برادرش در زندان مالک اشتر لاهیجان  
\* ۸۶ - فرجودی کیاکلیه حسن (معروف به حسن دایی) سچفخا (اعدام در زمان شاه)  
۸۷ - فرهادیان لنگرودی ناهید سازمان مجاهدین خلق ایران  
۸۸ - فرهادیان لنگرودی فیروز سازمان مجاهدین خلق ایران  
۸۹ - فخر یاسری فیروز (پیروز) سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)  
۹۰ - فلاح پور بیژن سازمان مجاهدین خلق ایران  
۹۱ - قبادی سید محمود سازمان مجاهدین خلق ایران  
۹۲ - قربان نژاد منیر سازمان مجاهدین خلق ایران  
۹۳ - قربان پور قربانعلی سازمان مجاهدین خلق ایران  
۹۴ - قریشی لنگرودی رضا سازمان رزمندگان گان طبقه کارگر  
۹۵ - کاظمی زین العابدین (عبد کاندید سازمان چریکهای فدایی از شهرستان لنگرود، بعد از انشعاب با سازمان فدائیان خلق (۱۶ آذر)  
۹۶ - کریمی صادقی سازمان مجاهدین خلق ایران  
۹۷ - کیابی امین (علی) سازمان مجاهدین خلق ایران  
۹۸ - کیاکلابی سید صادق ؟  
۹۹ - لنگرودی مینا سازمان مجاهدین خلق ایران  
۱۰۰ - علی سازمان مجاهدین خلق ایران  
۱۰۱ - نادر سازمان مجاهدین خلق ایران

**\* پیوندها \***  
سردبیر نشریه : منصور نجفی  
[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)  
ایمیل روابط عمومی سازمان  
[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)  
تلفن روابط عمومی سازمان  
0049-69-50699530  
شماره فاکس سازمان  
33-1-43455804  
سایت راه کارگر  
[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)  
سایت رادیو برابری  
[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)  
سایت اتحاد چپ کارگری  
[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)  
سایت رادیو صدای کارگران ایران  
[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)  
نشر بیدار  
[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)  
نشریه انگلیسی ایران بولتن  
[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)  
توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیاتر مواضع سازمان نیستند .